



سوسیالیسم کارگری

ویژه
روز
جهانی
زن

نشریه سیاسی - تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

حوت ۱۳۹۸، مارچ ۲۰۲۰

شماره ۵۴

اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان به مناسبت هشتم مارچ

خجسته و پیروز باد روز جهانی زن

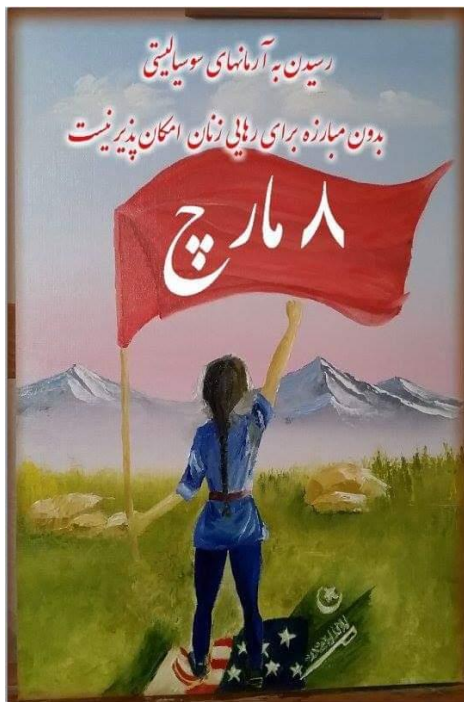
محنت و سیه روزی مضاعف بر تمام اقشار و طبقات محروم و فرودست جامعه به ویژه زنان.

مشاهدات ایزیکتیو نشان می‌دهند که قبل از رسمیت یافتن پیوند طالبان در بدنه دولت، موج زن ستیزی و اعمال کنترل بر شیوه زنده گی مردم بر اساس قوانین شرع اسلامی، حتی در شهرهای بزرگی چون هرات به راه افتاده است که امر تصادفی نیست. در هر جامعه بی متناسب به سلطه نیروهای ارتجاعی و گسترش عقاید و آراء دینی، زن ستیزی و خشونت علیه زنان نیز سیر صعودی می‌پیماید.

با ادغام طالبان در قدرت سیاسی و یک دست شدن سلطه تمام نیروهای ارتجاعی و اعمال هرچه گسترده تر قوانین ضد انسانی شریعت، نه تنها مردسالاری و اپارتاید جنسیتی به اعتبار دین از مشروعیت بیشتری برخوردار می‌گردد، بلکه از قباحت ستم بر زنان هم کاسته خواهد شد. با این فرایند امنیت حضور زنان در اجتماع به شدت کاهش یافته و زنان در چهار دیوار منازل شان محصور می‌گردند؛ این اسارت اعمال شده اجتماعی بر زنان اسارت و برده گی نامرئی مردان جامعه را نیز در قبال دارد.

این ها شیوه های معمول برای به انقیاد کشیدن انسان ها و تفکر آنهاست. ولی هیچگاه و حتی در اوج هژمونی دستگاه دین، نتوانسته است صدای آزادی خواهی، تمایل به آزاد زیستن و مبارزه برای آزادی را در انسانها خفه نماید. واقعیت این است که نظام حاکم موجود به

نیاز سرمایه داری از لیست تروریست ها بیرون کشیده شده غسل تعمید مجدد داده شده و با آرایش جدید در خدمت منافع سرمایه داری گماشته می‌شوند. آنچه پیوسته در محور این تحولات ظاهری قرار دارد نیاز به گسترش عرصه فعالیت و مانور نظام سرمایه داری برای انباشت هرچه بیشتر سرمایه است؛ البته به قیمت تحمیل رنج،



هشتم مارچ امسال در افغانستان مصادف است با آماده گی قدرت‌های سرمایه داری جهان به ویژه امریکا، متحدان منطقه بی و ایادی محلی شان چه در شکل و شمایل دولت و چه در هیأت اپوزیسیون رسمی برای سهم دادن یکی از متحجرتترین و زن ستیزترین گروه‌های اسلامی در قدرت سیاسی که در زنجیره تولیدات اسلام سیاسی به طالبان موسوم شده است. تا آن جا که به نظام سرمایه داری و دولت های بورژوازی مربوط می‌شود، تناقض ادعای "دفاع از حقوق زنان" همزمان با تلاش مشتاقانه برای زدودن صفت تروریست از طالبان و رسمیت بخشیدن و شریک ساختن آنها در قدرت بخشی از استراتژی این نظام وارونه در افغانستان و منطقه است. بدون تردید این فقط آغاز روند منسجم کردن نیروهای اسلامی و آرایش جدید آنها بنا بر اقتضای شرایط بین المللی است که صف آرائی های جدید نیروهای رقیب را سبب گردیده است؛ این امر بیان روشن همسویی اسلام سیاسی و امریکا و تداوم استراتژی به خدمت گماردن این نیرو در جهت اهداف و منافع درازمدت خود در این منطقه حساس و با اهمیت است. گروه های جنایتکار دیگری همانند طالبان نیز متناسب به

ادامه در صفحه ۲

در این شماره ۵: اشرف غنی و احیای هویت فرهنگی-تاریخی "افغانی" (صفحه ۳) ؛ میزگرد سوسیالیسم کارگری (صفحه ۵) ؛ درنگی بر سازش امریکا با طالبان (صفحه ۸) ؛ اعتراض کارگران آمریت سروی... (صفحه ۹) ؛ نگاهی بر مبارزات زنان افغانستان (صفحه ۱۰) خاورمیانه و جنبش رو به گسترش زنان (صفحه ۱۲) اطلاعیه مشترک در مورد توافق امریکا و طالبان (صفحه ۲۲)

خجسته و پیروز باد روز جهانی زن

دلیل تناقضات فراوان ساختاری اش، با وجود آن که گاهی اوقات در نقش مدافع حقوق زنان مدیحه سرائی می کند، ظرفیت تحقق رهایی کامل زنان از اشکال ستم اجتماعی بی که بر آن ها روا داشته می شود را ندارد. در عمل به اقتضای نیاز سرمایه به نیروهای به شدت زن ستیز اسلامی فرصت را مهیا می سازد که کنترل زنده گی آنها را در دست گیرد. ادعای دفاع از آزادی های زنان که گویا در مدت بیش از هجده سال حاکمیت دولت های پوشالی پسا امارت اسلامی طالبان با تکیه بر امریکا و ناتو به دست آمده اند، ادعای میان تویی بی بیش نیست. هیاهوی نهادهای دفاع از آزادی زن با تبلیغ قرائت زنانه از قرآن و احکام اسلامی چیزی نیست به جز تحکیم هرچه بیشتر مردسالاری و بی حقوقی و ستم مضاعف بر زن. دل بستن به تفسیر و قرائت فمینیستی از دین نه تنها که یک توهم پوچ است بلکه بیانگر پی نبرد و درک نکردن کارکرد اجتماعی دین به عنوان ارکان تحمیق و توجیه کننده و مشروعیت دهنده ستم، نابرابری و اپارتاید جنسی نیز می باشد. همین گونه احترام به عقاید و معنویت مسلط بر اذهان توده ها که در واقع احترام به دستگاه دین را در خود نهفته دارد نیز نمی تواند مسیر رهایی زنان از ستم و نابرابری را ترسیم نماید. سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان که برای رهایی و تحقق آرمان های انسانی سوسیالیسم بی وقفه تلاش و مبارزه می نماید در وضعیت خطیری که سرمایه داری جهانی در رأس امپریالیسم امریکا و متحدانش در منطقه دارد ارتجاع تمام قدر را در هیأت امارت اسلامی سرمایه بر هستی و زنده گی مردم مسلط می سازد از همه نیروهای آزادی خواه و برابری طلب و فعالان جنبش کارگری و جنبش زنان می خواهد که با تشریک مساعی و با سازمان دادن به یک قطب مبارزاتی خود شان را برای مصاف با ارتجاع و در

نفی نابرابری و اپارتاید جنسی آماده سازند و خواست سیکولاریسم و دفاع از حقوق زنان را در محراق خواست های عاجل شان قرار دهند. نقش زنان در این حرکت و تحقق مطالبات آن انکار ناپذیر است زیرا که هیچ جنبشی بدون حضور اجتماعی زنان به ثمر نخواهد نشست. این امر مهم با حضور زنان در همه عرصه های مبارزه و جدال طبقاتی ممکن می گردد. مبارزه و جدالی که در نهایت با شکستن زنجیر اسارت و برده گی مزدی جهان آزاد، شکوفا و برابر را به ارمان بیاورد. جهانی که در آن جنسیت چیزی بیشتر از یک مفهوم بیولوژیک نبوده و از تمایز جنسیتی و رجحان یکی بر دیگری خبری نباشد.

زنده باد سوسیالیسم!

دست مذهب از زنده گی انسانها کوتاه باد!

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

۷ مارچ ۲۰۲۰؛ ۱۷ حوت ۱۳۹۸

درنگی بر سازش امریکا با طالبان

دین مقدس اسلام باشد. " نتوانست رأی بیاورد.

مزید بر این حاکمان فعلی در تقابل با هژمونی دین، هیچ منفعتی برای خود شان سراغ ندارند. علاوه بر آن هیچ تضمینی برای ادامه آرایش سیاسی فعلی وجود ندارد. امریکا با امضای توافقنامه با طالبان، با دور زدن دولت غنی که به نظر می رسد تاریخ مصرفش به پایان نزدیک شده است، در انتخاب شریک سیاسی اش تردیدی باقی نگذاشت.

پی آمد امضای توافقنامه با طالبان خیلی روشن است. تبلیغ انعطاف پذیری طالبان در گفتگو های شان با رسانه ها و تأکید آنها به تأمین حقوق همه شهروندان، اقلیت ها و خصوصاً زنان بر اساس معیارهای قرآن، ماهیت ادعای انعطاف پذیری آنها را به خوبی آشکار می سازد. بی- مصرف بودن یا فشاری تیم اشرف غنی و عبدالله در حفظ به اصطلاح دست آورد های هژده ساله، آن هم در حالی که هیچ تضمینی برای بودن خودشان در قدرت وجود نداشته و مخالفت اشرف غنی از جمله با رهایی پنج هزار

زندانی طالب که توسط پومپو به تمسخر گرفته شده است، تاریخ انقضای شان را آشکار می سازد. بنابر ماهیت پراگماتیستی سرمایه داری و حکومت های تحت فرمان آنها، تمرکز سرمایه همیشه در یافتن فرصت ها و امکاناتی است که منافع بالفعل را به دنبال داشته باشد- آزادی زنان و رهایی ظرفیت های بالقوه زنان برای آنها تا حد که سرمایه جهانی و به تبع آن سرمایه پیرامونی نیازمند است فوریت دارد نه رهایی بنیادی زنان از کلیه مظلالم و اشکال ستم اجتماعی. این خصوصیت منحصر به امریکا و ترامپ نیست. بلکه خصوصیتی ذاتی سرمایه داری است.

حال که برگشت تروریست های اسلامی طالب به قدرت مسجل شده است، قرار است پرده دوم این سناریو که مذاکرات بین الافغانی نام گرفته است در کشور ناروی به نمایش در آید. البته قابل یاد آوری است که ناروی، کشوری که سرآمد "دموکراسی"، " احترام به حقوق بشر" و از پیش گامان حق برابری زن با مرد است، قبلاً هم از پول مالیه مردم برای مدت طولانی میزبان رهبران طالب در ناروی بوده است. گویا آنها بدون اطلاع از ماهیت طالبان و دلیل موجودیت آنها به طالبان با همکاری تیم شکرپه بارکزی سفیر قبلی افغانستان در ناروی، درس دموکراسی و حقوق بشر می داده است.

زمانی که تطبیق احکام اسلامی در رأس اهداف طالبان قرار داشته باشد و متحدان منطقوی و بین المللی اسلام را به عنوان اعتقاد مردم پذیرفته و قابل احترام بدانند، چگونه ممکن است از ابتدایی ترین حقوق زنان، حق انتخاب پوشش، حق آزادی سفر، حق آزادی بیان، حق انتخاب همسر، حق طلاق، حق حضانت از فرزند که همه در اسلام تعیین شده و با تطبیق بدون کم و کاست آن در زمان حاکمیت طالبان به نمایش گذاشته شده بود و همچنان در مناطق تحت سیطره آنها تطبیق می شود، حتی حرفی به میان آورده شود. مگر همه جوانب معامله با طالبان پذیرفته اند که به عقاید طالبان احترام می- گذارند؟

زنده باد سوسیالیسم!

اشرف غنی و احیای هویت فرهنگی - تاریخ "افغانی"

بخش دوم

پیوسته به گذشته...



اش به شما تعلق دارد." (بازهم به روایت هر آنچه ما می-گوییم، همان است که بوده و می‌بایست چنین باشد؛ یعنی مهد همه چیز!)

همان گونه که در بخش نخست این نوشته بیان داشته ام غنی همانند هر ناسیونالیستی در پی تراشیدن یک هویت تاریخی-فرهنگی برای آنچه که "هویت افغانی" خوانده می‌شود است. ملت از زاویه تبیین و تفکر ناسیونالیسم یک کلیت برتر، مقدس و ماورای هر نوع منافع فردی یا گروهی دیگر است و غنی در تمام سخنرانی اش سعی به خرج داده است که ناسیونالیسم افغانی را بر محور "هویت تاریخی-فرهنگی" احیا و آن را بیان منافع و اراده یک-پارچه ملت در تقابل با ناسیونالیسم تباری، قومی و دیگران عرضه نماید. در این تلقی از تاریخ و خلق هویت جمعی شکاف ها و منافع طبقاتی و ستمی که بر اساس

که این روایت درست است یا نادرست. مسأله استفاده ابزاری از روایت‌ها برای خلق یک تاریخ و هویت خودی و سمبولیک است. کاری که اشرف غنی در تلاش است انجام دهد کش دادن هویت تاریخی یک جغرافیای سیاسی به نام افغانستان در امتداد تاریخ است. این تنها غنی و ناسیونالیسم افغانی نیست که یک چنین هویت تاریخی-ی برای جغرافیای سیاسی معین می‌تراشد. اگر شما به موزیم های پاکستان که قدمت تاریخ جغرافیای سیاسی آن ۷۳ سال بیش نیست، مراجعه نمایید برای این کشور یک تاریخ پنج هزار ساله ساخته اند. کشورهای دریای بالتیک پس از فروپاشی شوروی به همین سان برای خودشان یک پیشینه تاریخی جعل نموده اند.

اشرف غنی ادامه می‌دهد: "از لحاظ جغرافیای ما، سه چیز خاصاً در تاریخ درخشیده. شتر، اسب، گندم. شتر خط آهن و لاری دنیا و این منطقه تا قرن ۱۹ بود. اسب تانک آن وقت بود؛ و گندم می‌دانید که بدون گندم شهرها ایجاد شده نمی‌توانست. آقینه به تنهایی خود بیشتر از ده هزار (راس) اسب به هند و چین صادر می‌کرد. تاریخ تجارت ما با اسب و شتر بسته است. معنی این چیست؟ تنها قلب آسیا نبودید (بل) چهار راه آسیا بودید، به این دلیل انزوای قرن ۱۹ و فاجعه قرن ۲۰ تان را فراموش کنید، (در حالی که در این بحث قرن ۱۹ و ۲۰ برای افغانستان دوران انزوا و فاجعه خوانده می‌شود جای دیگری ناسیونالیسم افغانی به آن مباحث می‌کند و مشروعیت خودش را از این دو دوره کسب می‌نماید) حداقل ۴۰ قرن گذشته را از نگاه جغرافیه در نظر بگیرید. موقعیت افغانستان از معادنش کرده مهم تر است، به حیث سرمایه برای تان...!" "... این موقعیت را بازهم خداوند (ج) برای تان فراهم کرده اما طرز استفاده

روشن است که چنین تعبیری از تاریخ و تحولات آن، چیزی که تا این دم از زبان اشرف غنی شنیدیم و در ادامه مطلب آن را پی می‌گیریم، تعبیر شدیداً ایده‌آلیستی است. یک شیوه قدیمی تعبیر تاریخ که تغییرات تاریخی و اجتماعی را بر اساس پندار و خلق اسطوره‌های ذهنی دنبال کرده و توضیح می‌دهد.

این داستان بر مبنای نگرش رمانتیسم ناسیونالیستی و بر اساس تکیه بر اسطوره‌های تاریخی ادامه می‌یابد: "... سه بخش زنده‌گی افغانستان با هم ارتباط زنجیری داشته. آن سه بخش چیست؟ اول شهرهای ما، تا که ما تاریخ را سراغ داریم ما دارای شهر بوده ایم. عظیم‌ترین شهر قبل (از) آمدن دین مبین اسلام در افغانستان بلخ بود. بلخ تنها یک خاطره نیست، یکی از عظیم‌ترین مرکزها بود، عرب‌ها که دیدن هنوز نزول کرده بود (با وجود) آن نامش را ام‌البلاد ماندند." "... خلق اسطوره‌ها و در خدمت گرفتن آن برای تبیین روایت ناسیونالیستی از هویت تاریخی افغانستان ادامه می‌یابد؛ آن را دنبال می‌کنیم: "... به احتمال قوی گندم بار اول در بلخ آسیاب شد. نان را در اینجا ایجاد کردند." تاریخ کشت گندم هنوز ناشناخته است، گفته می‌شود که گندم حداقل ۱۱ هزار سال قبل در خاورمیانه پرورش یافته است و این که گندم برای نخستین بار در کجا آسیاب شده و نان پخته شده است یک روایت مجهولی است. ناسیونالیست‌های لبنانی، سوریه‌یی و دیگران هم می‌توانند یک چنین ادعایی را مطرح نمایند. البته اهمیت مسأله بر سر این نیست

سوسیالیسم کارگری د
افغانستان د کارگرانو او
زیارایستونکو غرڈی،
راشی د هر راع طبقاتی جبر
پر ضد دغه غرڈا جگ او
بلنه لاپسی پراخه کړو!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

اشرف غنی و احیای هویت...

آن‌ها برزن و مرد این جامعه در یک دوران تاریخی روا داشته شده است عامدانه و آگاهانه به باد فراموشی سپرده می‌شود و اگر هم جایی از آن ذکری به عمل آید به عنوان یک روایت تلخی از تاریخ که باید از آن آموخت سخن رانده می‌شود. از همه افشار و طبقات فرودست، محروم و تحت ستم خواسته می‌شود که برای حفظ "منافع ملی" و برای بقای ملت از منافع اجتماعی و طبقاتی خودشان چشم پوشی نمایند.

البته شایان یاد آوری است که دولت تحت رهبری غنی، به ویژه جناح ارگ، تلاش برای مرمت و احیای هویت ناسیونالیستی افغانی را تنها در سطح نظری دنبال کرده است؛ بلکه عملاً در کشوری که کودکش از یک اسهال ساده تلف می‌شود و مردمانش به آب آشامیدنی و خدمات بهداشتی و درمانی دسترسی ندارد، هزینه‌های هنگفتی را صرف بازسازی قصرها، معابد و ... نموده است. ناسیونالیسم افغانی با اولویت دادن به پروژه سیاسی احیای هویت فرهنگی-تاریخی افغانی سعی می‌کند تا نسل جوان که چیزی حدود ۷۵٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد، در قالب یک روایت نوستالژیک با ارزش‌های ملی تجدید تربیت نماید تا آن‌ها به سهم خود در حفظ، پاسداری و تداوم آن بکوشند. گفته‌های غنی و ادعاهای او را بی‌می‌گیریم تا:

"... آی خانم یکی از شهرهای نادر یونانی خارج از ترکیه (است). این طور یک شهر در بقیه آسیا وجود ندارد. اولین قصر چهلستون در آی خانم وجود داشت. جمنازیومش، دانشگاهش برای ۲۰۰ سال مجسمه سقراط موجود بود، دوره یونانی ما هم بود."؛ "... این را شما باید بتوانید عام فهم بسازید. بلخ را، عینک را، بامیان را تمام ابعاد دیگر را؛ چطور یک فهرست را به یک مفکوره هویت بدل می‌کنید؟ ... سه هزار سال است که مردم تان همراه تجارت آشنا هستند، پول را می‌شناسند."

مذهب به لحاظ تاریخی در ایده آلی ترین شکل آن، تجسمی از خود بیگانه‌گی انسان از آغاز تا امروز بوده و است و ایدئولوژی ناسیونالیسم هم در نظام سرمایه داری جوهر و کارکرد یکسانی چون مذهب دارد. ناسیونالیسم در اساس پاسخ به نیاز و ضرورت سرمایه برای بسط و گسترش و ایجاد بازار ملی است. ناسیونالیسم به لحاظ تاریخی برای شکل دادن به ملت-دولت از بالای سر مردم و با نفی هویت جهان شمول انسانی انسان‌ها هویت ملی صادر کرده و می‌کند. در افغانستان بورژوازی جهانی و هم‌ایادی محلی آن می‌خواهند با طرح مسأله هویت ملی که مبین و شاخص هویت جمعی این جغرافیای سیاسی است و در پروسه جنگ و دست بالا پیدا کردن ناسیونالیسم قومی کارکرد و مضمون واقعی اش زیر سوال رفته است را بازسازی نموده و به نیاز واقعی بسط بازار و سرمایه پاسخ بدهند.



کندو کاو در تاریخ برای ایجاد هویت ملی همچنان ادامه دارد تا می‌رسد به سرمایه فرهنگی؛ در این زمینه به باستان‌شناسی و اهمیت آن و گلایه از این که هیچ کاری در این مورد صورت نپذیرفته است می‌پردازد: "... سر باستان‌شناسی هیچ سرمایه‌گذاری نکرده ایم. ۴۰ سال است که باستان‌شناسی افغانستان فراموش شده است."؛ "... کلانترین نقطه هویت ملی ما را یک باستان‌شناس افغانستانی ایجاد کرد. احمدعلی کهزاد. کهزاد بود که عمق تاریخی ما را ۲ هزار سال زیادت‌تر ساخت."؛ "باستان‌شناسی سخت در حال تغییر است. باید گذشته را پس تعبیر کنیم و گذشته را عام فهم بسازیم."؛ "... امروز تمام روز گپ‌های قومی می‌زنید، دوهزار سال (پیش) همه قوم‌ها بودید؟ ۱۵۰۰ سال پیش قوم‌ها بودید؟ یک کمی تاریخ تان را یک دو دقیقه سرش فکر کنید. در دوره

ویدائی ما، دوره‌یی که ... ایجاد شد که بودید؟ در دوره اوستایی ما که بودیم؟ در دوره زرتشتی ما که بودیم؟ نوع هویت ما همیشه در تغییر بوده. این هویت‌هایی را که در طی (این) چهل سال می‌بینید باید در آئینه یک دیدگاه تاریخی و درازمدت ببینید. انسان با یک هویت تولد نشده، انسان هویتش خودش را می‌سازد و هویت افغان را ساختن در آن باستان‌شناسی یک نقش اساسی دارد."

برای ناسیونالیست‌ها، به ویژه در شکل قومی آن، ملت کلیت ذاتی و داده شده است که آن‌ها را به مردمی ویژه و خودی تبدیل می‌کند که قابل تفکیک از "دیگران" است. از نظر یک ناسیونالیست ملت همیشه وجود داشته، دارد و خواهد داشت. ناسیونالیسم، به مثابه احساس ملت‌پرستی، هم همراه ناگزیر ملت است و همیشه وجود داشته، دارد و خواهد داشت. یک ناسیونالیست برای تعریف و بازتعریف از هویت خویش، که اساساً امر ذهنی و ارادی است، در صورت لزوم تلاش می‌کند با دست چینی پاره‌یی از خصوصیات عینی و یا ذهنی، همچون زبان، نژاد، دین و فرهنگ، لباس یا قهرمان تاریخی، به خود مشروعیت عینی بدهد. چنان که دیدیم اشرف غنی همین کار را دارد انجام می‌دهد؛ وقتی هم یک و یا چند عنصر عینی و یا ذهنی، به منظور ترسیم و تعریف مرزهای هویت برگزیده شد، آن‌ها به سرعت به جایگاه مقدس ارتقاء می‌یابند. این مرز بین "خودی" و "غیرخودی" و به عبارت دیگر "ما" و "دیگران" هم مرز طبیعی، تخطی ناپذیر و ابدی قلمداد می‌شود.

غنی در امتداد بحثش به ناسیونالیسم فرهنگی هم نقب می‌زند هرچند او زبان، نژاد و فرهنگ را سه پدیده متمایز می‌شمارد ولی در تقابل با ناسیونالیسم ایرانی می‌خواهد یاد آور شود که مهد زبان فارسی دری "افغانستان" است و ایرانی‌ها را به دو رویی و دزدی متهم می‌سازد و در ادامه گتین ابراز می‌دارد: "مسأله دوم زبان‌شناسی است. زبان‌های ما یکی از عمده‌ترین سرمایه‌های فرهنگی ما است."؛ "... زبان، نژاد و فرهنگ سه چیز جداست. زبان هیچ ارتباطی با نژاد ندارد."؛ "... ادبیات، افغانستان مهد ادامه در صفحه ۱۹

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

میزگرد سوسیالیسم کارگری

در مورد تحلیل اوضاع سیاسی افغانستان؛ توافق امریکا با طالبان و پیامد های آن به ویژه برای زنان

سوسیالیسم کارگری:

اخیراً اشرف غنی در همایشی تحت عنوان (گفتمان تاریخ، فرهنگ و هویت ملی) در ارگ، از نقش زنان در تجارت و بانکداری در دوره قبل از اسلام در محدوده جغرافیای سیاسی ای که امروزه افغانستان نامیده می شود صحبت نمود، ولی توضیح نداد که چرا با آمدن اسلام، زنان از این عرصه ها به حاشیه رانده شدند. همزمان می بینیم که موازی با گسترش نقش دین در زنده گی مردم، خشونت در برابر زنان در افغانستان در حال صعود است. با این وصف تلاش برای سهم دادن طالبان در قدرت و همزمان تناقض دفاع از آزادی زنان تحت حاکمیت دولتی که طالبان بخشی از آن باشد را چگونه بررسی می کنید؟

فهم آزاد:

شان نزول این گفته های غنی را در متن وضعیتی که جنبش ناسیونالیسم افغانی گرفتار آن است می بایست دید و سنجید. بخشی از ناسیونالیسم افغانی بی را که غنی می خواهد نماینده گی نماید یک جنبش بی پایه و شدیداً بی اعتبار است؛ و این جنبش ناگزیر است که التزامش به مبادی شرع اسلامی را در سر هر کوه و برزنی فریاد بزند. بنابر این غنی و همراهم ملی - مذهبی او حتی وقتی می خواهند دست به ابداع تاریخی هویت ناسیونالیسم افغانی بزنند، برای باز نشدن مشت شان ناچارند با اغماض و تردستی سیاسی از کنار دین اسلام و روی کرد تاریخی آن در راندن زنان از عرصه فعالیت های اجتماعی و تحمیل اپارتاید جنسیتی بر آن ها بگذرند؛ و در عین حال که این بخش از ناسیونالیسم افغانی دین اسلام را بخشی از هویت انکار ناپذیر ملی شان می پندارند و همانطور که می دانیم قوانین از جمله قانون اساسی که این همه به آن مباهات می شود منبعث از شرع و احکام اسلامی است. حال بگذریم از این که این روایت تاریخی از مکان اجتماعی زن ها در گذشته محدوده جغرافیایی که امروز افغانستان نامیده می شود و از قول اشرف غنی

گویا برای اثباتش "سند" هم وجود دارد چقدر با واقعیت های تاریخی و وضعیت عینی زن ها در آن، مطابقت دارد.

لازم است که اذعان گردد که مردسالاری و ستم جنسیتی مبتنی بر آن در کنار ستم طبقاتی و نابرابری در گذشته نیز اعمال می شده است ولی در چند دهه گذشته با عروج جریان های مذهبی اسلامی و اقتدار سیاسی شان در جامعه ستم و نابرابری جنسیتی با تکیه بر مبنای، مبادی و احکام ضد زن دین اسلام و بر اساس داستان خلقت ابدی، ازلی و به یک امر رایج تبدیل شده که عواقب ناگوار و مدحشی برای زنان داشته است. برای بورژوازی جهانی و نظام کاپیتالیستی در کل اسلام سیاسی به خصوص در افغانستان همچنان از مکانی برای منکوب کردن خواست ها و مطالبات آزادیخواهان و حق طلبانه از جمله خواست زنان برای رهایی از اپارتاید جنسیتی در مناسبات حاکم برخوردار است. با وجود هیاهوی "رهایی زنان" و خوش باوری عده زیادی از فعالان لیبرال، تکنوکرات و چپ و در بیشتر موارد زنان فعال در نهاد های جامعه مدنی جنبش های اسلامی دوران ما نه تنها که خود محصول پروژه های سیاسی سرمایه داری جهانی و قدرت های امپریالیستی اند بلکه همسو و همجهت عمل کرده و می نمایند.

با وجود بهبود اندکی در مقایسه با دوران حاکمیت دار و دسته های اسلامی - قومی و امارت اسلامی طالبان در دهه نود که قابل اغماض نیست، طی بیشتر از هجده سال همان طور که در پرسش شما نیز عنوان شده است خشونت در برابر زنان در حال صعود و ابعاد آن هولناک است؛ اما واکنش دولت پوشالی به رهبری غنی و هم رکابان اسلامی قومی اش و همچنان کشورها و قدرت های سرمایه داری جهانی نسبت به این خشونت و جنایت لجام گسیخته و ضد انسانی از صدور اطلاعیه و اظهار نظر و توصیه اخلاقی فراتر نرفته است. نه تنها این بلکه دارند یکی از وحشی ترین و ضد زن ترین نیروها که هم در باور ایدئولوژیک و هم در عمل

سیاسی - اجتماعی شنیع ترین اعمال، آراء و افکار ارتجاعی و عصر حجری را نماینده گی می کند در کنار سایر نیروهای ارتجاعی به سرنوشت مردم تحمیل می نمایند. این تناقض در ادعای بورژوازی امپریالیستی و سیاست عملی بی که به اجرا گذاشته می شود پدیده و امر جدیدی نبوده و نیست؛ این روزها، به خصوص پس از توافق امریکا و طالبان و یا در واقع مهندسی امارت اسلامی سرمایه، برخی از فمینیست های اسلامی که عضویت نهادهایی در قدرت سیاسی از جمله پارلمان افغانستان را دارا هستند با صراحت تمام اظهار داشته و می دارند که حقوق بیشتر از آنچه که شرعیت اسلامی به زنان داده است را نمی خواهند. به یک معنی گفتمان مسلط همچنان گفتمان مذهبی و روایت اسلامی از جایگاه و مقام زن در این باور است، هر چند که عباى دموکراسی را بر تن آن دوخته باشند؛ از این منظر جناح های از قدرت حاکمه که خودشان را مدافع قانون اساسی و ارزش های دموکراتیک می شمارند در بهترین حالت رعایت حقوق زن را در چهارچوب همین "دموکراسی اسلامی" معنی می کنند.

آنچه که برای نیروهای بورژوا - امپریالیستی ارجح بوده و است تأمین و تضمین منافع استراتژیک شان در افغانستان و منطقه است. بر همین اساس دولت کنونی، ساختار سیاسی و ارزش های قانون اساسی و تداوم آن مورد سوال است (به ویژه پس از پایان کار کارنیوال انتخابات، عدم مشروعیت سیاسی آن از زاویه منافع اجتماعی مردم و تنش هایی که بر متن آن میان نیروهای شریک قدرت و بیرون از آن شکل گرفته است). صاحبان سرمایه و نیروهای سیاسی بورژوایی هیچ یک التزامی در زمینه "حراست" از دموکراسی و پاسداری از "ارزش های" قانون اساسی و تأمین حقوق و مشارکت اجتماعی زنان ندارند. بنابراین همان طور که بارها از جانب ما مطرح شده و مورد بحث و بررسی قرار گرفته این است که سرمایه داری جهانی در رأس امریکا و متحدانش دارند ارتجاع یک دست را، این بار اما بدون ادامه در صفحه ۶

میزگرد سوسیالیسم کارگری

نیاز به دکوراسیون دموکراتیک، با ساختار جدیدی که طالبان یک رأس اصلی آن را تشکیل خواهد داد بر سرنوشت زن و مرد این جامعه تحمیل می‌نمایند که همه کارگران و فرودستان جامعه از جمله زنان در آن بازنده اصلی خواهند بود.

سوسیالیسم کارگری:

آزادی خواهان سوسیالیست در مبارزه برای آزادی زنان و رفع ستم جنسی از آن‌ها چه وظایف و مسؤولیت‌هایی دارند؟ به چه دلیلی مبارزه برای آزادی زنان می‌تواند بخشی از مبارزه طبقاتی باشد؟ آیا ستم مضاعفی که بر زنان تحمیل شده و در جوامع مثل افغانستان که دین به اپارتاید جنسی مشروعیت می‌بخشد، چه راه کار مشخصی را برای مبارزه جهت آزادی زنان پیشنهاد می‌نماید؟

فهم آزاد:

قبل از پرداختن به این بخش از پرسش شما نیاز به یاددهانی است که اسارت زن و ستم جنسی تنها مختص نظام سرمایه داری نبوده و با سرمایه داری هم آغاز نشده است. در نظام‌های طبقاتی گذشته زنان همچنان در انقیاد و اسارت زیسته‌اند. ولی نظام سرمایه داری آن را در اشکال پیچیده تر تولید و بازتولید نموده است. در جامعه چون افغانستان زنان بار ستم مضاعفی را بر دوش می‌کشند و بر این مبنا ستم بر زنان و ستم بر بنیاد برده-گی مزدی ریشه های مشترکی دارند. بنابراین وظیفه فعالان و کنشگران سوسیالیست است که در هر دوی این سنگرهای نبرد پیشتاز باشند و وظائف و مسؤولیت های شان را اداء نمایند. وظائف و مسؤولیت های مبارزان سوسیالیست برای آزادی زن و رفع ستم جنسی چه امروز و چه فردا این بوده و است که در همه عرصه های مبارزه چه در سطح نظری، نقد افکار و آراء و چه در سطح عملی سازماندهی و متشکل ساختن جنبش‌های زن، باید تلاش ورزند؛ به خصوص در اوضاع و احوالی که نیروهای ارتجاعی در تباری و همدستی بورژوازی جهانی و ایادی داخلی شان دارند نیروهای به شدت ارتجاعی و ضدزن را زیر عنوان پُر طمطراق "صلح و امنیت" بر کرده مردم جامعه تحمیل می‌نمایند. برای سوسیالیسم کارگری یگانه راه‌هایی و خلاصی از همه نکبت‌های نظام سرمایه داری بر پائی جامعه آزاد و برابری است که در آن از تقسیم طبقاتی

و جنسیتی انسان خبری نیست و اساس کارمزدی و ستم و نابرابری در همه وجوه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن‌الغای می‌شود. رسیدن به یک چنین هدفی تنها از طریق پیش-برد مبارزه طبقاتی در همه زمینه‌ها و عرصه‌ها میسر می‌شود. این روشن است که دست یافتن به یک چنین امری و مبارزه برای برپائی و محقق شدن یک چنین جامعه‌یی که در آن از کارمزدی، اسارت زن و مردسالاری خبری نیست زنان باید سهم مهمی داشته باشند. بر این اساس رفع ستم جنسی و رهایی زنان جهت تحقق اهداف این مبارزه ضروری و حیاتی است.

مبارزه با ستم، تبعیض، استثمار و نابرابری زنان جزء اساسی اهداف برنامه‌یی و مبارزه کمونیست‌ها در چهارچوب مبارزه برای سوسیالیسم است، به این معنی مبارزه برای رفع ستم و استثمار و بیحقوقی زنان بخشی از مبارزه طبقاتی است. بدون رهایی زنان تحقق سوسیالیسم ممکن نیست و بدون سوسیالیسم رهایی واقعی زنان از بند اجحاف تاریخی و نابرابری‌یی که در مناسبات کاپیتالیستی نهادینه شده است میسر نیست و نخواهد بود. اما زنان نمی‌توانند در انتظار بمانند، باید همین امروز و در حد امکان خودشان را در مصاف با قدرت حاکمه و حنجره‌های حاکم و مسلط در جامعه که اپارتاید، بی‌حقوقی و ستم بر زن را توجیه می‌کنند بی‌رزمند. پیش برد یک چنین رزمی بدون تشکل و همبستگی با جنبش‌های حق طلبانه اجتماعی و طبقاتی دیگر از جمله جنبش کارگری ممکن و میسر نیست. از نظر من یکی از عرصه‌های مهم این مبارزه و جدال در کنار تشکل و سازماندهی جنبش زنان، مبارزه بی‌امان و صریح و روشن این جنبش با عقاید مردسالار در جامعه است که مشروعیتش را از دستگاه دین و مبانی شرع اسلامی می‌گیرد. و از آنجا که آراء و عقاید ایدئولوژیک مسلط بر جامعه که بر بی‌حقوقی، ستم و نابرابری جنسیتی مهر تأیید می‌کوبد، نماینده‌گان سیاسی‌یی در قدرت و ساختار و مناسبات حاکم دارد جنبش زنان عملاً در تعارض و تقابل با آن‌ها قرار می‌گیرند. بناءً زنان در مواجهه با این وضعیت تنها که به تنهایی نمی‌توانند به مطالبات و خواسته‌های حق‌شان برسند بل حتی برای حفظ نیمچه حقوق و فرصت‌های به دست آمده در طی این هجده سال نیز ناگزیر اند با کارگران و جنبش‌های اجتماعی مترقی و آزادی‌خواه دیگر در جامعه متحد شوند و قطب‌سومی را برای تحمیل خواست‌ها و مطالبات شان و همچنان به عقب راندن و به تمکین واداشتن قدرت حاکمه و حامیان جهانی شان، شکل دهند.

استراتژی سوسیالیست‌ها در موقعیت خطیر کنونی در عین حمایت از جنبش زنان و دخالت‌گری در امر سر و سامان یافتن آن به مثابه یک جنبش اجتماعی-سیاسی باید امر اتحاد سایر جنبش‌هایی که خواهان تغییر بنیادی وضعیت جاری اند حول شکل گرفتن یک جنبش وسیع اجتماعی یا همان قطب سوم باشد تا این جنبش با استحکام و انسجام و با تکیه بر قدرت اجتماعی اش از پایین بتواند قدرت حاکمه و نیروهای ارتجاعی مذهبی-قومی را به تمکین و قبول خواست-ها و مطالبات خود وادار سازد. یکی از این مطالبات در شرایط حاضر که باعث و بانی تضعیف ارتجاع اسلامی و اقتدار ایدئولوژیک اش خواهد شد و به نفع همه احاد و اقشار جامعه به خصوص زنان است، طرح جدی سیکولاریسم در جامعه افغانستان است که بیشتر از چهار دهه در آن ارتجاع اسلامی-قومی لجام گسیخته تاخته است. همان‌گونه که در آغاز هم اشاره شد جنبش آزادخواهانه سوسیالیستی و جنبش حق طلبانه زنان در کنار امر مهم تشکل یابی زنان باید به نقد عمیق افکار و آراء مسلط که به برده‌گی و حقارت زن مشروعیت می‌دهد بیشتر عمیق شود و این عرصه فعالیت نظری را به طور جدی دنبال نماید. این کار در ضمن بی اعتبار ساختن عقاید دینی که پشتوانه ایدئولوژیک نظام مردسالار است و جوه دیگری از ادراکات مردسالارانه رایج در جامعه را نیز در آئینه نقد بر ملا ساخته و جریان‌ها و فیگورهای که زیر لوای ارزش‌های معنوی توده‌ها و به اعتبار رواج این هنجارها به عنوان سنت و ارزش‌های دیر پای تاریخی مردم، در پی توجیه بی‌حقوقی زن هستند را افشاء و طرد نمایند. خلاصه کلام همه این راهکارها، از پیش-برد مبارزه و سرانجام تحقق مطالبات زنان برای خلاصی از ستم، تبعیض و اپارتاید جنسیتی نیاز به تشکل و تحزب دارد.

سوسیالیسم کارگری:

نظر شما در رابطه با جنبش‌های فمینیستی در رابطه با مبارزه آزادی خواهانه زنان چیست؟ نقاط قوت و ضعف جنبش‌های فمینیستی در چیست؟ علی‌الرغم حضور و حمایت فعالین بسیار سرشناس جنبش‌های فمینیستی، چرا این جنبش‌ها نتوانسته‌اند پا گرفته و کار جدی‌ای را از پیش برند؟

میزگرد سوسیالیسم کارگری

جواد طیب:

خب اساساً منشا تاریخی نهضت فمینیسم را می‌توان در همان اوج رادیکالیسم مساوات طلبانه زنان بورژوا و خرده بورژوا بر سر برخوردار شدن از حق مالکیت زنان شوهردار، حق رای و در کل حقوق بورژوا-دموکراتیک پس از نیمه دوم سده نوزدهم یافت؛ اما از آن زمان تا کنون جنبش‌های فمینیستی با اسم و رمز و امواج گوناگونی در دنیا شکل گرفته است، که هر کدام با توجه به تکامل جامعه و به تبع آن داده‌های فرهنگی-تاریخی به جنبه‌هایی از ستم‌کشی زنان پرداخته‌اند. البته این را هم باید گفت که فمینیسم به عنوان یک نظریه، یک جنبش اجتماعی و یا یک گرایش به خود مختاری زنان برای رهایی زنان می‌تواند مفاهیم، تعاریف و کارکرد‌های مختلف داشته باشد. اما به صورت عموم می‌توان ادعا کرد که رگه‌ی بی‌در تمام جنبش‌ها و گرایش‌های فمینیستی وجود دارد که این جنبش‌ها را در سراسر جهان سوای نام و پیشوند و پسوند از بُعد خواست‌ها و مطالباتی به هم گره زده است؛ این وجه مشترک گاه خیلی صریح و گاهی اوقات به شکل تلویحی در جنبش‌های فمین دیروز و امروز خودنمایی می‌کند، آن عنصر مشترک این است که گویا علت محرومیت زنان، زن بودنشان است و ستم بر زنان را اکثراً در حاکمیت مردها می‌بینند نه ستم طبقاتی و تاریخی. اگر اینجا از راه کارهای گونه‌گون فمین‌ها جهت‌رهایی از اشکال ستم و تبعیض اجتماعی علیه زنان بگذریم و مستقیم به یکی از اساسی‌ترین نقاط قوت و ضعف این جنبش‌ها اشاره کنیم بلی نقطه‌ی اساسی ضعف فمین‌ها در تاکیدشان بر تفاوت جنسی و بزرگ و اساسی دیدن ستم بر اساس حاکمیت مرد بر زن است تا مسایل تاریخی-طبقاتی.

اما از جنبه دیگر سوای کل ضعف و تناقضات جنبش‌ها و گرایش‌های فمینیستی یکی از ویژگی‌های اساسی فمین‌های امروزی در مبارزه علیه نقش از پیش تعیین شده برای زن از سوی اجتماع است؛ که می‌توان این را به عنوان یکی از نقاط قوت این جنبش یاد کرد. در زمینه به چرایی عدم موفقیت گرایش‌های فمینیستی، از دید من این امر نیازمند آسیب‌شناسی‌های مفصل است که باید طی پژوهشی عملی-تاریخی

به آن دست یازید نه در این پاسخ فشرده؛ به هر حال اینجا می‌خواهم به این بسنده کنم که این گونه هم نیست که جنبش‌های فمینیستی چه موج اول آن و چه هم‌گرایش‌های پسین (تا امروز) کاملاً در جا زده باشند و گام‌هایی در راستای رفع تبعیض از زنان بلند نکرده باشند؛ این جنبش‌ها هر کدام در حد خود با در نظر داشت فرصت و فرجه اجتماعی برای زنان البته در جهت رفع ستم جنسی قدم‌های بلند کرده‌اند؛ اما از آنجا که فعالان این جنبش‌ها به صورت عموم در همه دنیا و به شکل‌های خاص در کشورهای مذهب زده، سنتی و عقب مانده‌ی چون افغانستان به یک دید مردسالار و زن ستیز مواجه بوده‌اند، خواست‌های چون برابری زن و مرد، زدودن فطرت جنس دوم بودن زن، ایستادن گاه و ناگاه علیه برداشت‌های مذهبی و سنتی در مورد زنان از سوی بخشی از فمین‌ها، تلاش برای دستیابی اشتغال و موقعیت اجتماعی زن و... کاملاً نادیده گرفته می‌شود. و از سوی دیگر همین که این خواست‌ها و مطالبات برای رهایی کامل و ریشه کن کردن تبعیض و اشکال ستم اجتماعی کافی شمرده نمی‌شوند، نباید به مفهوم هیچ محاسبه شود؛ هر کدام این قدم‌ها و دست‌آوردها در حد خود می‌تواند منحنی جرقه‌های ابتدایی در محدوده اجتماعات مختلف موثریت خود را داشته باشد؛ هر چند که نهایی و بسنده نیستند.

سوسیالیسم کارگری:

در سال‌های اخیر زنان در چند جنبش اعتراضی در کابل از جمله در جنبش تبسم و اعتراض علیه قتل فجیعانه و وحشیانه فرخنده به جرم ارتداد، سهم‌فعالی داشته و حتی با به دوش کشیدن تابوت فرخنده دست به سنت شکنی زدند. در جامعه به شدت مردسالار افغانستان که سایه سهمگین هژمونی دین افق آزادی، مخصوصاً زنان، را در ابهام بیشتر فرو برده است، شما تأثیر اعتراضاتی از آن دست را چگونه بررسی می‌نمایید؟ آقا چنین اعتراضاتی می‌تواند راه حلی برای رهایی زنان باشد؟

زرقا فروغ:

قبل از پرداختن به جواب شما باید بگویم که سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان یکی از انگشت شمار سازمان‌هایی است که به نکات جدیدی در مورد مسئله زن در افغانستان پرداخته و می‌پردازد.

اما در پاسخ به پرسش و برای وضاحت موضوع مطرح شده به سه نکته می‌پردازم.

نکته اولی که مورد توجه قرار گیرد و عمق فاجعه را بیان می‌کند این است که جمعی بالا تر از ۵۰۰ مرد با هر وسیله‌ای فرخنده را می‌زنند، فرخنده در تمام این ۳ تا ۴ ساعت فریاد زنان اظهار بیگناهی میکند. ۵۰۰ تن ضجه، فریاد و این که فرخنده چه می‌گوید را می‌شنود ولی بدان توجه نمی‌کنند؛ دلیل این ناشنوایی مردان خشن این است که او (فرخنده) زن بود، آنهم زن متعرض و آنهم متعرض به ملای تعویظ نویس.

نکته دوم این است که پولیس شهری در حادثه حضور دارد ولی مداخله نمی‌کند و حتی نشان نمیدهد که این جنگل ویران قانون و دولتی دارد یا نه؟ و نکته سوم؛ علت و مسبب این کشتار مذهبی، دین اسلام است، هم قاتلان و هم قربانی مذهبی متدین‌اند. فرخنده خود یک زن مبلغ و متعلق به یک فرقه مذهبی است و ملا تعویظ نویس هم، کسی که فرخنده را متهم به سوختاندن قرآن نموده بود.

بی‌دریغ قتل فجیع فرخنده بر اکثر مردم جهان اثر روانی داشت که یک تعداد زنان روشنفکر کابل پشیم قدم شدند و تابوت فرخنده را دو کیلو متر برای خاک سپاری حمل کردند و به مردان حتی به مردان خانواده فرخنده هم اجازه شرکت در تدفین داده نشد، گرچه این عمل خیلی جدید و به ذات خود تابوشکنی بود ولی در عقب آن دقیقین تفکرات فمینیستی بود که ذات مرد را خشن و ظالم و مجرم به ستم جنسی میدانند؛ این در پهلوی فاجعه یک اشتباه دوم است، شما درز بزرگی انسانی را متوجه شده‌اید، شما متوجه استید که چقدر ماهرانه اعضای یک طبقه را از هم متنفر ساخته‌اند. این انشقاق را چه نظامی می‌تواند بین انسان‌های هم طبقه بیندازد؟

امروز طبقه کارگر در جهان در کل و به خصوص افغانستان منهای عوامل استثمار و سرکوب بیرونی توسط سرمایه‌داری، از عوامل درونی نیز به شدت متأثر است. این انشقاقات درونی جز گرایش‌های قومی، تباری، جنسی و زبانی نبوده و نیست. و این گرایش‌ها مقاومت در مقابل استثمار و استفاده‌های سودجویانه دولت و طبقات بالا را به صفر رسانده و التجا و تقلا به نهاد‌های حقوق بشری، رفع تبعیض و منابع بین‌المللی را که خود دست ساخت همین سیستم است جایگزین مبارزه طبقاتی می‌کند.

درینجا هم، زنان متعرض اولتر از همه باید به عدم دخالت پولیس اعتراض می‌کردند چون دقیقین این وظیفه

درنگی بر سازش آمریکا با طالبان

آتیلا مهربان

دفاع از حقوق زنان که در زمان امارت اسلامی طالبان به حکم دین و شریعت به بدترین وجهی ممکن شکنجه، سنگسار، مثله و تحقیر می شدند، مشروعیت بخشیده شد. همچنان تلاش می شد تا قرائت طالبان از اسلام به عنوان دلیل اصلی بی حقوقی و نکبت تحمیل شده مخصوصاً بر زنان، برجسته گردد و به نفس دین براثت داده شود. علی الرغم تجربه مردم از ظرفیت گروه های اسلامی مجاهد در تخریب، شکنجه و کشتار های وحشیانه مردم به خصوص زنان، و درک روشن این مسأله که آزادی زنان در محدوده قوانین شرع نمی گنجد، به راحتی حاکمیت بلامنزاع قوانین اسلامی در قانون اساسی افغانستان گنجانیده شده و حق مخالفت با آن به عنوان باور و عقیده توده ها، از مردم سلب گردید. در طول ۱۸ سال حاکمیت دولت های پوشالی در افغانستان، حذف سنت های حاکم مردسالاری را می شد مزومه کرد، ولی باورهایی که سنت های موجود بر آن استوار است، به عنوان مقدسات، از هر نقدی میرا گردانیده شده بود. این واقعیت ها می تواند ماهیت ادعا و تلاش برای آزادی زنان و نتایج حاصله از آن را در محدوده قوانین متحجر دینی در طول حاکمیت دولت های پسا طالبانی به حمایت دولت های امپریالیستی به خوبی منعکس کند.

ایجاد تغییر در یک وضعیت اگر مبنای مادی نداشته باشد، نمی تواند از ایجاد تغییرات صوری و غیر ملموس فراتر رود. در ۱۸ سال حاکمیت دولت های دست نشانده آمریکا، به اقتضای دکوراسیون متناسب با دموکراسی بورژوازی، زنان در شهرها امکان یافتند به طور محدود از نقش سنتی شان بیرون شده و حضور محدود و فردی در جامعه داشته باشند. ولی اکثریت زنان کماکان زیر چکمه مردسالاری و حاکمیت قوانین دینی له می شوند، شلاق می خورند، تحقیر و سنگسار می گردند. حتی در پارلمان قانون حمایت از کودکان که از جمله حداقل سن ازدواج برای کودکان را تعیین می کرد، به دلیل استناد به این ماده دوم و سوم قانون اساسی "دین دولت افغانستان دین مقدس اسلام است و هیچ قانون نمی تواند مخالف احکام

در تاریخ این اولین بار نیست که به جنایتکارانی چون طالب غسل تعمید داده شده و در هیأت فاتحان بر قربانیان شان تحمیل می گردند. تعمیم و گسترش آموزه های حرفی و دینی چنین گروه هایی که به دقت از جانب سازمان های استخباراتی تنظیم شده اند، کماکان منحصراً وسیله مژر کنترل اذهان عامه در جامعه کاربرد دارد. دقیقاً این همان ابزاری است که در توافق بن اول نیز به دقت در نظر گرفته شده بود.

سران طالبان در جریان مصاحبه ها، که بیشتر توسط رسانه ها از بزرگنمایی می شود، اذعان می نمایند که در جریان این هژده سال درس شان را آموخته و انعطاف پذیر شده اند. آنها به یقین پی برده اند که نافرمانی از آمریکا و زیر پا گذاشتن مجدد قاعده بازی با آفریدگار شان هزینه هنگفتی را در قبال دارد. ولی این انعطاف، انعطاف قرائت دین را در بر نداشته و باشندگان افغانستان کماکان ناگذیر از پذیرش و تقدیس قوانین امارت اسلامی و شریعت خواهند بود.



یکی از نکات عمده‌یی که تشویش زیادی را در میان فعالان جامعه مدنی و سازمان های مدافع حقوق زن یعنی آسیب پذیرترین قشر جامعه ایجاد کرده است، حفظ دست آوردهای هژده ساله حکومت های پوشالی پسا طالبان در افغانستان و تداوم حاکمیت قانون اساسی است که آمریکا و متحدین غربی اش از آن به عنوان دست آورد بزرگ شان یاد نموده و افتخار می کنند. با این پیش در آمد، می خواهم در ظرفیت این نوشته مکث کوتاهی بر واقعیت های عینی جاری، پس زمینه ها و پی آمد آنها داشته باشم. آنگونه که اشاره گردید، هجوم و لشکر کشی آمریکا و شرکا غربی اش در افغانستان، قبل از همه تحت عنوان

آنگونه که انتظار می رفت، آرایش جدید طالبان در قالب توافق نامه صلح آمریکا با طالبان به تاریخ ۲۹ فروری ۲۰۲۰ در دوحه توسط فرستاده آمریکا زلمی خلیل زاد و ملا برادر رسمیت یافت. این امر علاوه بر تداوم گزینه استفاده از اسلام سیاسی، با توجه به تبلیغات انتخاباتی در انتخابات قریب الوقوع ریاست جمهوری آمریکا به نفع ترامپ، مصرف داخلی نیز داشته و همزمان پیروزی بزرگی را برای نظامیان پاکستان در تحقق هدف عمق استراتژیک شان در افغانستان، رقم زد.

صرف نظر از عبارات چند پهلوی مندرج در توافقنامه از جمله تصریح این مسأله که طرف توافقنامه با آمریکا طالبان است نه امارت اسلامی طالبان؛ جنایتکاران طالب که در هفتم اکتوبر ۲۰۰۲ مقارن انتخابات آمریکا در آن زمان، با توجه حمایت از حقوق زنان در افغانستان از قدرت ساسی به زیر کشیده شدند، رسماً در سطح همکاران ایالات متحده آمریکا ارتقا داده شدند. به این گونه بار دیگر به گروه به شدت متحجر و جنایت کار طالب فرصت مساعد گردانیده شد تا به عنوان یک بازیگر عمده در مناسبات فعلی قدرت سیاسی سهم شود.

انتشار منظم، بهبود کیفیت و نشر

مستمر سوسیالیسم کارگری در

گرو همکاری، کمک مادی و

معنوی شما است. برای ما خبر و

مقاله بفرستید، نشر به را

بخوانید و به دوستان تان

معرفی نمایید!

اعتراض کارگران آمریت سروی خدمات تخنیکي نفت و گاز شمال

جواد طیب

ټول تاریخ، د طبقاتی مبارزی تاریخ دی، د ز بېسناک گرواؤز بېسناک شوونکو طبقو تر منځ، د محکومو او حاکمو طبقو تر منځ، د ټولنی د تکامل په مختلفو پړاونوکی او هم دا چی دغه مبارزه هغه حای ته رسیدلی ده چی ز بېسناک شوونکی او ستم شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور نشی کولای ز بېسناک گری او ستمگری طبقی (پانگه والی) جغ نه خلاصی ومومی مگر دا چی په عین حال کی ټوله ټولنه دتل لپاره د زبېسناک او ستم له قید نه وږغوری.

(مانفیست کمونیست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است. افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

به رهبری جنرال دوستم به بهانه یی به کرسی نشاندن خواست ها و مطالبات کارگران به این اعتراض پیوسته اند. در این روز ها بنا به ابوضاع و احوال سیاسی - اقتصادی حاکم در جامعه و تبعات ناشی اعلام نتایج کارنیوال انتخابات ریاست جمهوری به نفع بخشی از بورژوازی افغانستان در قدرت تیم مقابل از هر فرصت می خواهد استفاده اعظمی ببرد؛ شرکت اعضا "جنبش" در اعتراض کارگران اخراجی مطمئناً نه برای رسیدن به خواست و مطالبان کارگران بل هدف فقط موج سواری بر این اعتراضات و با استفاده از این خواست های اساسی چون نان، کار و خانه رسیدن به سهمی در قدرت است.

کارگران اخراجی این اداره همراه با خانواده ها و دیگر همکاران شان از دو هفته بدین سو در ولایت جوزجان دست به اعتراض زده اند، معترضان هفته گذشته در ورودی حکومت محلی و آمریت سروی و خدمات تخنیکي را با شعار کار، خانه و نان بستند. بنا به گزارش رسانه های گروهی این کارگران هشدار می دهند که هرگاه دولت به خواست ها و مطالبات شان رسیدگی نکند، به اعتراضات شان ادامه داده دروازه ارگ ریاست جمهوری و وزارت معادن و پترولیم را نیز خواهند بست. وضعیت پیش آمده بر سر کارگران نفت و گاز شمال و خانواده های شان یعنی بی کاری، فقر و محنت بیشتر؛ دور از امکان نیست که یک چنین وضعیت تلخ و ناسامانی بر سرنوشت بخش های دیگر از کارگران حاکم نشود؛ پس امروزه بیش از پیش فرصت آن است که تمام کارگران چه کارگران تولیدی و چه هم کارگران خدماتی و صف میلیونی ارتش ذخیره کار در همبستگی و همیاری با تمام طبقات فرودست جامعه در صف واحد به دور از توهم به این یا آن بخشی از بورژوازی و تیم های انتخاباتی به اعتراض کارمندان که از کار اخراج شده اند بپیوندند و تا رسیدن به تمام خواست های و مطالبات بر حق شان علیه کل دار و دسته های نظام سرمایه داری وقفه ناپذیر مبارزه کنند. پیش در جهت رسیدن به یک جامعه عاری از برده - گی مزدی و سلطه نظام سرمایه داری!

بیش از ۵۰۰ تن از کارگران آمریت سروی و خدمات تخنیکي نفت و گاز شمال از کار بی کار شدند، به گفته این کارگران دولت مرکزی در بهار امسال یک صد و ده تن از کارمندان این اداره را به دلیل اضافه بست بودن از کار اخراج کرد؛ اما از آن زمان تا همین ماه قبل از سوی دولت مرکزی و حکومت محلی برای کارمندان بی کار شده وعده و قول داده می شد که با پیشنهاد و ایجاد بست این کارمندان دوباره استخدام خواهند شد. ولی دولت بر خلاف وعده نه تنها که آن کارگران بی کار شده را صاحب کار نساخت بلکه در ماه دلو سال جاری به ادامه یی بی کار سازی ها چهار صد تن از کارمندان دیگر این اداره را نیز تحت عنوان تنقیض از کار بی کار ساخته است.



به همین اساس است که کارگران در افغانستان و سراسر جهان هیچ توهم نسبت به قول و قرار رقیب اصلی خود (سرمایه داران) و نهاد های شان نداشته و نه خواهند داشت؛ شکل گیری مناسبات سرمایه داری آغاز گاه مبارزه و کشمکش میان سرمایه دار و کارگر است؛ از همان ابتدا کارگر و خانواده های کارگری فقط تا آن دم برای سرمایه داران، دارای ارزش است که بخشی از کار رایگان شان در پروسه تولید به سرمایه بیافزاید؛ در غیر آن سر نوشت اش "همانند اسکناسی کاغذی است که به حکم قانونی از گردش کنار گذاشته می شود". با این وصف گفته می شود که اعضای شورای ولایتی حزب جنبش ملی اسلامی

نگاهی به مبارزات زنان در افغانستان

زرقا فروغ

و پیروزی جنبش زنان تلقی می کنند. تعدادی از پیشگامان این گروه ها با ادبیات مردانه و استعمال واژه های رایج مردانه خودشان را ارضا نموده و برابری با مرد را در این سطح می بینند. اکثریت این فمینیستها با پسوند قومی شان بلکه سر سازش دارند و بعضاً مذهب را نیز به این مبارزات آزادی خواهی شان عجین نموده که در نتیجه فمینیسم اسلامی ازین سازش ها سر بیرون می کند که حقوق زن را با اسلام و چهارچوبهای ملی و فرهنگی انطباق می دهند. ظاهراً این نوع فمینیسم مدافع پر و پا قرص حقوق زن معلوم می شوند ولی در واقع این نوع فمینیسم پاسخگوی معضلات زنان نبوده و بر مشقات گروه انسانی ای که از آن نماینده گی می کند می افزایند، زیرا اگر به ریشه های ستم بر زن برگردیم اساس این ستم نه در بیولوژی زن بلکه در شرایط اقتصادی و اجتماعی اوست؛ اسارت و ستم زن از انقیاد خانه گی زن و وابسته گی اقتصادی او شروع می شود ولی تعدادی ازین فمینیست ها در افغانستان بدان توجه نکرده و این یکی را نشانه نگرفته اند. جنبش فمینیستی در واقع جنبش بورژوازی است که در جریان مبارزات دو باره به آغوش ارتجاع و سرمایه داری بر می گردد.

اگر به تاریخ مبارزات زنان در افغانستان توجه کنیم این مبارزات پیشینه صد ساله دارد. اولین مکاتب زنانه در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در کابل تاسیس شد، سن بلوغ و ازدواج را ۱۸ ساله گی تعیین کردند. دختران را برای تحصیل به ترکیه فرستادند. حجاب را انتخابی ساختند، و نشراتی برای زنان چاپ و نشر می شد و به همین طور پیشرفت های دیگری را زنان افغانستانی در صد سال پیش تجربه کردند ولی زمان آن کوتاه بود. ارتجاع اسلامی مانع این پیشرفت ها شد.

جنبشهای چپ زنان که از سالیان دور در افغانستان فعال بودند این چپ ها در چارچوب تعیین شده خود شان کار و فعالیت می کردند مثلاً سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که در چارچوب حزب

ادامه در صفحه ۱۱

مصالحه و باز آوردن جاینتکارترین و وحشی ترین افراد و گروه های تند رو اسلامی چون گلبدین حکمتیار که به اسید پاشی بر زنان و دختران از جوانی مشهور است و گروه های دهشت افکن و خونریز طالبی که دشمنان درجه اول وجود زن در اجتماع بوده و به این باورند که بودن زن در فعالیتهای اجتماعی باعث فساد می شود سهم فعالی داشته اند. چنان که به گونه یی مشخص می توان یاد آور شده که فوزیه کوفی و حبیبه سرابی با وقاحت تمام روی خون های ریختانده شده زنان و دختران مثل رخشانه، آمنه و دیگران پا گذاشته یکی در مصلحت آمدن گلبدین و دیگری در مصالحه و تفاهم با طالبان سهم فعال داشته و از جمله افراد کلیدی بودند.



زنان هنرمند نقاش با نقاشی هایشان زنان آواز خوان از طریق هنر آواز خوانی و زنان فلم ساز و غیره به نحوی کوشش دارند برای رفع تبعیض و ستم جنسی در جامعه ممد قرار گیرند. نبود یک هسته منسجم با پلاتفرم روشن سبب شده تا این مبارزات پراکنده و بی تاثیر باقی بمانند. یک مبارزه واقعی و تأثیر گذار همیشه بر بستر بسیج نیرو علیه معضلات و با مطالبات مشخص پیش می رود، اما بدون عطف به ریشه ها و داشتن چشم انداز حرکت ممکن است در نیمه راه از نفس بیفتد و یا به بیراهه کشیده شود.

فعالانی حقوق زن فمینیست که خواست شان بیشتر در راستای برابری با مرد است، این زنان بیولوژی مردانه را عامل ستم جنسی دانسته و مبارزات شان از زن شروع و به زن ختم می گردد و رفع تبعیض را بودن زن در سمت های بالا مثل پلیس و رئیس و کارفرما و زندانبان و قاضی و وکیل و سناتور خلاصه نموده و آن را موفقیت و پیشروی

این یک امر روشن است هر جا ستم است مقاومت هم است، افغانستان نا امن ترین و خطرناک ترین مکان برای زنان است.

با وجود سنگسار و قصاص مذهبی طالبان، با وجود اینکه ملا، مفتی و چلی همه از بودن زن در جامعه هراس دارند و مشارکت زن را در فعالیت های اجتماعی حرام و مخرب می دانند، با وجود این که تعدادی از مردان جامعه افغانی تا مغز استخوان محافظه کار و مذهبی اند و تفکرات طالبی را در مورد زنان پشتیبانی می کنند ولی زنان چه به صورت منفرد، مدنی، یا فمینیستی به اشکال مختلف برای رهایی فردی و یا جمعی به نحوی مبارزه می کنند. انواع مبارزه همیشه به صورت بطی در زیر پوست شهرها جریان دارد گاهی این مبارزات به صورت مقطعی و عکس العملی شکل عینی و بیرونی را به خود می گیرد از جمله می توان اکسیون اعتراضی در محکومیت سلاخی فجیع فرخنده توسط جانبان اسلامی را نام برد، جنبش اعتراضی تبسم، اعتراضات فردی مثل اعتراض کبریا خادمی بر تعرضات جنسی خیابانی و به همین ترتیب دختر خانم هایی که به اشکال مختلف به حجاب اجباری و طرز پوشش های اسلامی در افغانستان هر از گاهی دست به اعتراض می زنند.

تعدادی از زنانیکه در پست های بلند دولتی قرار دارند هم به نحوی مصروفی اصلاحات در داخل نظام به نفع زنان اند. مثلن فعالان حقوق زن در داخل پارلمان معتقدند که حضور زنان در مجلس نماینده گان افغانستان راه را برای دستیابی زنان به سیاست باز کرده اما به دلیل نبود عملکرد هماهنگ، این نماینده گان نتوانسته اند در مورد زنان در افغانستان تاثیر گذار باشند.

زنان افغانستان با دلسردی از زنان قدرت مند مثل داکتر سیما ثمر ریس قبلی کمیسیون مستقل حقوق بشر و مشاور کنونی اشرف غنی، داکتر حبیبه سرابی، داکتر فتانه گیلانی، فوزیه کوفی، شکریه بارکزی و فرخنده زهرا نادری و امثال اینها با وجود این که صلاحیت های قانونی داشتند ولی از این صلاحیت ها در راستای بهبود وضعیت زنان و ایجاد همبسته گی آنها استفاده نکردند. چه بسا از این زنان که به خاطر منفعت های فردی شان در روند های

نگاهی به مبارزات زنان در افغانستان

دموکراتیک خلق فعالیت می کرد. پیرو شوروی سابق به پیشگامی دکتر آناهیتا راتبزاد بود. رهبران و اعضای این تشکلات از اقشار متوسط و تحصیلکرده و بیشتر شهر نشین بودند. اصلاحات حقوقی در مورد زنان در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک از جمله دوره تعطیلات زنان باردار از چهل روز، به سه ماه و بعد به شش ماه افزایش یافت، ایجاد کودکانستان های محل کار برای زنان شاغل، ایجاد شغل برای زنان، مثلن برای اولین بار زنان راننده سرویس های داخل شهری در کابل شدند، شصت درصد معلمان را در آن زمان زنان تشکیل می دادند و شمار زیادی از دکتوران و پرستارهای زن نیز در همان زمان آموزش دیدند. زنان به مدارج بالایی در ارتش و پلیس راه یافتند.



با تاسف مبارزات این تشکلات از ساحه شهرها بیرون رفت و از چند زن بورژوا و خورده بورژوا در داخل زنان طبقه کارگر رخنه نکرد.

حزب دموکراتیک خلق با همه اصلاحات ترقی خواهانه گوناگون ممنوعیت ازدواج کودکان، کاهش میزان جهیزیه، محو بیسوادی، اصلاحات ارضی و غیره خطاهای مدهش مدیریت آنان و ترویج زور و استبداد و به غل و زنجیر کشیدن روشنفکران و دیگراندیشان سبب نا رضایتی و روگردانی مردم و تشدید اسلامی سازی و رشد اسلام سیاسی شد.

بعد از سقوط دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری دکتر نجیب الله، و پیوستن جناح های مختلف آن به احزاب متخاصم قومی-اسلامی و دست شستن یک سره فعالان آن از ادعاها و آرمان هایی که مدعی بودن سازمان دموکراتیک زنان نیز منحل شد و هیچ فعالیتی از بازمانده گان آن در عرصه تأمین حقوق زنان دیده نمی شود، جمعیت انقلابی زنان که شاخه یی از سازمان رهایی به رهبری مینای فقید بود نیز از جمله تشکلاتی است که برای اصلاح وضعیت زنان پیشینه مبارزاتی دارد. افراد برجسته این سازمان ملالی جويا، بلقیس روشن و سیلی غفاری و یک تعداد دیگر است که عضویت سنا و پارلمان دولت فعلی افغانستان را دارا استند. بیشترین اعتراضات خیابانی و اکسیون ها را افراد این سازمان برای بهبود وضع زنان راه می اندازند، نشریه این سازمان بنام پیام زن است. از خصوصیات دیگر این سازمان در افتادن با احزاب جنایتکار اسلامی و در عین حال مماشات به مذهب تحت عنوان عقاید توده ها است. در مورد حجاب و در مورد حق طلاق، حق حضانت، حق ارث، حق آزادی انتخاب در اسلام موضع صریح نمی گیرند و سیاست شان در این مورد را با اما و اگر هایی توجیه می نمایند.

آنچه که در صحنه سیاسی جامعه افغانستان و میان گروه ها و طیف های چپ خلقی و پوپولیست در قبال مسئله زن شاهد هستیم به نحوی چرخش به راست است. این چپ ها به نورمهای مد روز دموکراسی بورژوازی گرویده اند. اینها رفع ستم بر زن را بدون توجه و مبارزه با ریشه های آن از پارلمان مافیایی و فاشیستی دولت اشرف غنی، کنوانسیون های حقوق بشری و رفع تبعیض انتظار دارند و با هشتک ها میخواهند برابری جنسی را تأمین کنند.

چیزیکه امروز به وضاحت دیده میشود اینست که فقر و فلاکت با ستم جنسی و طبقاتی گره خورده است. مبارزه طبقاتی بین استثمارکننده گان و استثمارشونده گان صرف نظر از جنسیت شان، نیروی محرک دگرگونیهای تاریخ بوده است. ستم بر زنان تنها در متن و بافت روابط گسترده تر استثمار طبقاتی قابل درک است. بی دریغ مبارزه برای رفع ستم جنسی با مبارزات طبقاتی عجین شده است. مبارزه زن افغانستانی مبارزه برای رهایی از بند آشپزخانه، از بند عواطف زنانه و مادرائه سنتی که بر او از قبل تعیین شده از بند مذهب و ستمگری های قوانین دینی و نابرابری ها و تبعیض مردی که دیدن زن در جاده او را به یک سادیست غیرتی تبدیل می کند، و سر انجام مبارزه

بیست نا گیر از برهم زدن این جهان غیر عادلانه. برای این همه تحولات مبارزات تشکلات آزادی زنان موازی به سایر تشکلات کارگری و آزادی خواه ابزاری بی بدیل و غیرقابل انکار به شمار می آیند.

مبارزات زنان موازی به سایر تشکلات کارگری برای حداقل هایی چون ختم استثمار زنان در خانواده، ختم کار خسته کن خانه گی و ایجاد مراکز مراقبت از کودکان و بزرگ سالان، و ایجاد سالن های غذاخوری عمومی برای آنان باشد. روابط ارباب رعیتی زن و مرد در خانواده و تغییر آن به روابط دوستانه کارگری برای رهایی زن از زننده گی خسته کن در چهارچوب خانه تا زن بتواند به عنوان عضوی از اجتماع با شرکت در کار و تولید با آزادی کامل در کنار مردان جامعه خود خلاقیت فردیش را رشد داده و تاریخ اجتماعیش را بسازد. از آنجا که تحقق کامل این وضع تنها با ریشه کن شدن نظام سرمایه داری و ابزارهای استحکام دهنده آن از جمله مذهب ممکن است لذا بر زنان است تا در قدم اول برای داشتن یک نظام سکولار مبارزه کنند. این یک امر مبرهن است که این مبارزه چند وجهی و نفس گیر است.

ولی همانطور که سرمایه داری در پروسه تکوین خود تضادهای درونی خویش را رشد می دهد و ناگزیر با دست خود گورکنان طبقاتیش را به وجود می آورد، در مورد زنان نیز دچار یک چنین تضاد اجتناب ناپذیری می باشد. زن آزاد شده از روابط برده گی در خانه دیگر برده سر به زیر سرمایه باقی نخواهد ماند.



خاور میانه و جنبش رو به گسترش زنان!

روز اعتراض همه جامعه به بی حقوقی زنان و قدرت های سرمایه داری است که از نابرابری زن و مرد منفعت می برند. پیش به سوی برگزاری هرچه با شکوه تر روز جهانی زن.

**زنده باد هشت مارس روز جهانی زن!
سرتگون باد رژیم های اسلامی ایران و
افغانستان!**

زنده باد سوسیالیسم!

اتحاد سوسیالیستی کارگری؛ سازمان
سوسیالیست های کارگری افغانستان
۱مارس (مارچ) ۲۰۲۰

میزگرد سوسیالیسم کارگری

نفوس جامعه که در صورت کسب آگاهی می تواند نیروی مؤثر و پیگیری نه تنها برای خلاصی و رهایی خودش از قید اسارت مردسالاری و اپارتاید جنسی بلکه شرط پیروزی و به سرانجام رسیدن مبارزه برای آزادی و رهایی جامعه از بلاهت نظام سرمایه داری نیز به حساب آید.



خجسته و پیروز باد روز جهانی

رفع ستم، تبعیض و اپارتاید

جنسی!

استراتژی ارتجاعی جمهوری اسلامی را که همانا خانه نشین کردن نیمی از جامعه بود به شکست کشانید و اکنون ثابت شده است که این جنبش شکست ناپذیر است.

در افغانستان انواع جریانات اسلامی، از دولت حاکم گرفته تا کلکسیوننی از مجاهدین و طالبان قرون وسطایی تلاش کرده و می کنند تا زنان را از جامعه و سیاست دور نگهدارند و در کنج خانه ها محبوس گردانند. اما آگاهی زنان هر روز بیشتر و بیشتر می شود و آن ها نه تنها در مقابل یورش ددمشانه این حاکمیت و ارتجاع اسلامی ایستاده گی کردند بلکه با راه اندازی اعتراضات و گردهم آئی ها حق و حقوق و آزادی بیشتری نسبت به دوران حاکمیت دارو دسته های مجاهد و امارت اسلامی طالبان به دست آورده اند. اکنون که آمریکا بر اساس منافع خود با طالبان که هیچ حقوقی را برای زنان به رسمیت نمی شناسد، به سازش و توافق رسیده است و می خواهد آن ها را در قدرت شریک ساخته و به رسمیت بشناسد تا منافع استراتژیک خودش را حفظ نماید، از دست رفتن و نابود شدن تمامی حق و حقوق و دست آورد های زنان برای آمریکا و دولت افغانستان بی اهمیت است. اما جنبش زنان همچون گذشته های دور خاموش و در حاشیه نیست. اکنون جنبش زنان یک جنبش قوی در جامعه و سیاست است. سازش با طالبان و شریک ساختن شان در قدرت سیاسی هرچه بیشتر جنبش زنان و جنبش مردمی را در مقابل قدرت های حاکم قرار می دهد. متشکل شدن زنان و دیگر جنبش های کارگری و مردمی می تواند مبارزات آنها را پایدارتر و قوی تر نماید و اجازه ندهد تا نیروهای ارتجاعی اسلامی هر سرنوشتی را برای آنها رقم بزنند.

اکنون در آستانه هشت مارس زنان و مردم آگاه می توانند صدای خود را به گوش جامعه برسانند و در مقابل موج تهاجم جریانات اسلامی بایستند. روز زن

مدت های مدیدی است که سرمایه داری برای متوقف کردن و به انحراف کشاندن جنبش های کارگری و توده بی در خاور میانه لباس اسلام سیاسی به تن کرده و در این رابطه نه فقط جنبش زنان بلکه ابتدایی ترین حق و حقوق زنان را نیز مورد تهاجم قرار داده است. اما تهاجم به جنبش ها و از آن جمله جنبش زنان باعث عقب نشینی و تسلیم آن ها نشده است، بلکه گام به گام و در هر مرحله زنان از حق و حقوق خود دفاع کرده و مبارزه آنها هرچه بیشتر از اشکال فردی خارج و جمعی شده است. زنان بیشتری دریافته اند که مبارزه آنها هم برای رهایی جامعه از چنگ سرمایه داری ضروری است و هم برای احقاق حقوق خودشان در مقابل جریانات ارتجاعی اسلامی.

در عراق، افغانستان و ایران زنان دوشادوش مردان در مبارزات اجتماعی و سیاسی شرکت دارند و حتی روحانی پر نفوذ اسلامی عراق که به حضور زنان در تظاهرات ها اعتراض کرده بود و می خواست آنها خانه نشین شوند، موفق نشد و زنان در دفاع از حق مسلم شان و علیه او تظاهرات اعتراضی برپا کردند.

در ایران جنبش مردمی بی که شدیداً علیه جمهوری اسلامی به پا خاسته است بدون حضور گسترده و فعال زنان ممکن نبود به این مرحله برسد. زنان در ایران دریافته اند که یک تحول بنیادین برای رهایی ضروری است و بر همین مبنا هم در مبارزه عمومی با جمهوری اسلامی پیش قدم هستند و هم در مبارزه برای دفاع از حقوق خود. جنبش زنان هر روز بیشتر به جنبش کارگری و مردمی نزدیک می شود و بدون اتحاد آنها پیروزی میسر نیست. متشکل شدن بیشتر فعالین جنبش زنان و اتحاد وسیعتر و قوی تر آن با جنبش کارگری می تواند سرنوشت جامعه و زنان را به نفع خودشان تغییر بدهد. در تمام چهل سال تهاجم همه جانبه علیه زنان در ایران، مقاومت و مبارزه زنان،

میزگرد سوسیالیسم کارگری

پولیس شهر بود تا مانع وقوع این فاجعه میشد ثانیاً این ۳ تا ۴ ساعت یک زن به اشکال مختلف در مرکز شهر که ده ها مرجع دولتی و پولیس آنجاست شکنجه میشود ولی یک نفر از امنیت و پولیس مداخله نمیکنند این دقیقین میرساند که اشکالی در مسأله وجود دارد و دولت غیر مستقیم درین فاجعه انسانی سهم دارد، ولی زنان متعرض فقط با خشم شان در مقابل مردان با آجازه ندادن مردان در مراسم خودشان را ارضا کرده و فاجعه را بدون پیگیری واقعیت های ریشه‌یی این نوع فجایع انسانی رها کرده و واقعیت فاجعه همانطور بحال خودش باقی ماند.

نکته آخر؛ نه تنها واقعیت قتل فرخنده و شاید هزاران زن دیگر در افغانستان و کشور های مذهبی و مردسالار دیگر، نقش تبهکارانه و جنایت آفرین مذهب و جزم اندیشی دینی در جنایات از این دست است. زیرا مذهب بر تمام عرصه های زندگی مردم چه در افغانستان و یا سایر کشور های اسلامی دخالت دارد، و چه رسد که زنی به اتهام سوختاندن قران مرتد شمرده شود. در افغانستان از زمان بر روی کار آمدن دولتهای ناکار آمد و مافیایی یکی پس از دیگری، صدها زن به شلاق و سنگسار محکوم شدند، قتل های ناموسی ابعاد گسترده ای یافته است و زنان به جرم تحصیل و یا عدم مراعات اصول حجاب از سوی فوندمنتالیستهای مذهبی مورد شکنجه و تجاوز قرار میگیرند. و هر روز کشتن، شکنجه و حذف فیزیکی زنان نورمال سازی میشود. روند رشد بنیادگرایی که از اواخر دهه هفتاد آغاز شد، یکی از خطرات مهمی است که جنبش های روشنفکری و زنان را در کشورهای تحت سلطه تهدید می کند.

وایس گرایان دینی از درون گورهای هزاران ساله از دل تاریخ و ظلمانی شب بیرون می آیند تا بار دیگر شنیع ترین جنایات خود را بر جسم و روح مردم به ویژه زنان تحمیل کنند. دین که امر شخصی افراد جامعه بود امروز در عصر بالاترین رشد تکنولوژی با نیرویی تازه دوباره حیات مییابد تا زندگی میلیونها انسان خسته از کار را به چنگ خود گیرد.

عنصر دوم یا بهتر بگوییم ابزار دوم دست ارتجاع سرمایه داری ناسیونالیزم است. بریده شدن گردن باریک و نازک کودکی بنام تبسم هم به جرم تعلق قومی از طرف طالبان و کشته شدن همسفران تبسم هم همین واقعیت را تداعی

می کند نادیده گرفته شدن اعتراضات هزاران نفر نسبت به این فاجعه هولناک از جانب نیروهای ارتجاعی و دولت مزدور تحت عنوان تنش های سمتی و منطقه‌یی و... تقلیل داده شد و توجیه گردید؛ و معترضین را نیز توهین و سرکوب کردند.

خلاصه زنان در افغانستان و سایر کشورهای همجوار برای رسیدن به راهی از قید استثمار و ستم باید همه روابط اجتماعی موجود را بهم بزنند. بی دریغ این مبارزه سخت و نفس گیر است. یک مبارزه واقعی و تأثیرگذار همیشه بر بستر بسیج نیرو علیه معضلات و با مطالبات مشخص پیش می رود، اما بدون عطف به ریشه ها و داشتن چشم انداز حرکت ممکن است در نیمه راه از نفس بیفتد و یا به بیراهه کشیده شود.

سوسیالیسم کارگری:

به استناد به ماتریالیسم تاریخی، موقعیت فرودست زن در جوامع مختلف، ریشه در آغاز ایجاد طبقات در جوامع، یعنی سر آغاز خصوصی شدن مالکیت بر وسایل تولید داشته و ازین رورفع ستم بر زن به مبارزه طبقاتی گره می خورد. نامیدن یک روزی در سال به نام روز جهانی زن که نتیجه مبارزات برابری طلبان سوسیالیست است از چه اهمیتی می تواند برخوردار باشد؟ چگونه می توان توجه را از تمرکز به یک روز به نام روز زن به یک جنبش دینامیک و به یک مبارزه یومیه تعمیم داد؟

پیکار جو:

در پیوند با زمینه های تاریخی پیدایش ستم بر زنان بهترین و منطقی ترین استدلالی که تا اکنون ارائه شده است، استدلالی هست که فرید ریک انگلس در کتاب شهیر خویش «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» بر مبنای بررسی های مو شگافانه لویس هنری مورگان مردم شناس پر آوازه امریکایی و نویسنده کتاب «جامعه باستان» ، ضمن بر شمردن و بررسی انواع ازدواج ها و خانواده های بشری از کهن ترین زمانه های زیست باهمی افراد بشر تا عصر حاضر (خانواده های همخمون، پونا لویی، یارگیر و یکتاهمسر) در فصل دوم کتاب به تفصیل صحبت نموده و ستم بر زنان را یکی از ره آورد های شوم و نامیمون عصر تمدن قلمداد می نماید که در این جا به منظور باز شدن معمای علل و انگیزه های افتادن زنان به دام نظام مرد سالاری و مسلط شدن مردان بر ایشان در طول تاریخ، فشرده یی از آن را پیش کش خواننده گان شما می نمایم و امیدوارم برایشان ملال آور نباشد، انگلس در فرجامین

بخش معرفی خانواده یارگیر پیرامون فراهم شدن زمینه های پیدایش خانواده یکتا همسر می نویسد:

اهلی کردن حیوانات و دامپروری منبع ثروت غیر منتظره یی به وجود آورده و مناسبات اجتماعی کاملاً نوینی ایجاد کرده بود... {انسان ها} اکنون با گله های اسب، شتر، الاغ، گاو، گوسفند، بز و خوک، مایملکی پیدا کردند که فقط نیاز به سرپرستی و ساده ترین توجه را داشتند تا به تعداد هر چه بیشتری گسترش یابند و مواد غذایی بسیار غنی، شیر و گوشت را به دست دهند تمام طرق قدیمی تهیه غذا به فراموشی سپرده شدند. شکار که زمانی یک ضرورت بود، اکنون به صورت یک تفنن در آمد....

اما این ثروت نوین متعلق به چه کسی بود؟ بدون هیچگونه تردیدی در ابتدا به تیره تعلق داشت.... این نکته نیز مسلم است که در آستانه تاریخ در همه جا گله ها - دقیقاً مانند محصولات هنری بربریت، ابزار فلزی، آلات تجملی و بالأخره گله بشری، یعنی برده گان - به صورت مایملک مجزای رؤسای خانواده بودند.... چنین ثروتهایی، هنگامی که به ملک خصوصی خانواده ها مبدل شده و به سرعت افزایش یافتند، ضربه یی نیرومند بر جامعه یی که بر پایه ازدواج یارگیری و تیره حق مادری قرار داشت، وارد آوردند. ازدواج یارگیری عنصری نوین در خانواده وارد کرده بود. در کنار مادر حقیقی، پدر حقیقی معتبر را قرار داده بود - پدری که محتملاً از بسیاری از "پدرهای" امروزی معتبر تر بود.... به این طریق بر مبنای رسم جامعه در آن زمان، مرد صاحب منابع جدید غذا - یعنی احشام - و پس از ابزار کار جدید - یعنی برده گان - بود. ولی بر مبنای رسوم همان جامعه فرزندان او نمی توانستند از او ارث ببرند.... بنابراین هنگام مرگ گله دار، گله او اول از همه به برادران و خواهرانش و فرزندان خواهرانش، یا به اخلاف خواهران مادرش می رسید. اما فرزندان خود او از ارث محروم بودند. به این طریق ازدیاد ثروت، از یک جانب به مرد موضعی برتر از زن در خانواده می داد، و از جانب دیگر انگیزه یی برای استفاده از این موضع مستحکم شده به مرد می داد تا ترتیب سنتی توارث را به نفع فرزندان خود عوض کند. اما این امر، تا زمانی که نَسَب بر مبنای حق مادری بود، غیر ممکن بود. از این رو این ترتیب باید ادامه در صفحه ۱۴

میزگرد سوسیالیسم کارگری

منسوخ می شد و منسوخ هم شد؛ و انجام آن به اندازه بی که امروز به نظر می رسد مشکل نبود. زیرا این انقلاب - که از تعیین کننده ترین انقلابهایی بود که بشریت به خود دیده است - متعرض حتی یک عضو زنده تیره هم نمی شد. تمام اعضا می توانستند همان چیزی که در گذشته بودند، باقی بمانند. یک تصمیم ساده کافی بود که طبق آن در آینده اخلاف اعضای مذکر در تیره باقی بمانند، ولی اخلاف اعضای مؤنث از تیره خارج شده و به تیره پدری خود منتقل گردند. تشخیص نسب از طریق خط زن، و حق توارث از طریق مادر، منسوخ شده و تبار مرد و حق توارث از طریق پدر برقرار گشت. در مورد اینکه این انقلاب چگونه و در چه زمانی در میان مردمان متمدن انجام گرفت، چیزی نمی دانیم. این امر کلا در عصرهای ماقبل تاریخ انجام گرفته است و اینکه این انقلاب انجام گرفته است؛ از بقایای وافر حق مادری که به خصوص توسط باکوفن جمع آوری شده است، ثابت می شود..... برافتادن حق مادری، شکست جهانی - تاریخی جنس مؤنث بود. مرد فرمانروایی خانه را نیز به دست آورد؛ زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت مرد، و ابزاری صرف برای تولید فرزندان. انگلس سپس زمینه های پیدایش و گسترش خانواده تک همسر و یا به عبارت دقیقتر خانواده تک شوهر را مورد بررسی قرار داده می نویسد:

... { خانواده تک همسر } از دوران گذار از مرحله میانی به مرحله بالایی بربریت، از خانواده یارگیر نشأت گرفت، و پیروزی نهایی آن یکی از نشانه های آغاز عصر تمدن است. این شکل از خانواده متکی بر تفوق مرد است؛ هدف آشکار آن تولید فرزندان با ابویت مسلم است، این ابویت، برای اینکه فرزندان در زمان لازم بتوانند ثروت پدرشان را به مثابه ورثه طبیعی او به ارث ببرند ضروری است ... این شکل خانواده را به شدیدترین وضعی در میان یونانیان مشاهده می کنیم ... به مرور ایام، این خانواده آنتی نمونه بی شد که بر مبنای آن نه تنها سایر ایونی ها، بلکه همچنین یونانیان سرزمین اصلی و مستعمرات هم مناسبات خانگی خود را بنا نهادند ... یکتا همسری به هیچ وجه ثمره عشق جنسی فردی نبود و به آن مطلقا

کاری نداشت، زیرا ازدواج مانند همیشه ازدواج مصلحتی بود. این اولین شکل خانواده است که نه بر شرایط طبیعی، بلکه بر شرایط اقتصادی مبتنی بود - یعنی بر غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه که به طور طبیعی بوجود آمده بود. فرمانروایی مرد در خانواده، تولید فرزندان که می توانستند تنها متعلق به او بوده و ورثه ثروت او باشند - این چیزها را یونانیان آشکارا و بی پرده به مثابه تنها هدفهای تک-همسری می شمردند. از لحاظ دیگر، ازدواج یک وبال گردن، یک وظیفه نسبت به خدایان، به دولت و به اجداد بود که می بایست ایفا می شد. در آتن قانون نه تنها ازدواج را اجباری می کرد بلکه یک حداقل وظایف زناشویی توسط فرد را هم اجباری می دانست.

به این طریق تک-همسری به هیچ وجه در تاریخ به مثابه آشتی مرد و زن، و به طریق اولی، به صورت عالی ترین شکل چنین سازش پدیدار نمی شود. بلکه برعکس به صورت انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر، به مثابه اعلام تضاد جنسها به شدتی که تا کنون در اعصار ماقبل تاریخ سابقه نداشته است، ظاهر می شود. در یک نوشته منتشر نشده قدیمی اثر مارکس و من در سال ۱۸۴۶ { منظور انگلس ایدئولوژی آلمانی بوده است که بعداً منتشر شد }، عبارت زیر را می یابیم: "اولین تقسیم کار بین مرد و زن به خاطر تولید مثل است" و امروزه می توانم اضافه کنم: اولین تناقض طبقاتی که در تاریخ به وجود می آید مقارن با تکامل تناقض بین مرد و زن در ازدواج تک-همسری است، و اولین ستم طبقاتی مقارن است با ستم جنس مذکر بر مؤنث. تک-همسری یک پیشرفت عظیم تاریخی بود، ولی در عین حال، همراه با برده داری و ثروت خصوصی، عصری را آغاز کرد که تا امروز ادامه دارد، و در آن هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت نسبی است؛ که در آن رفاه و تکامل یک گروه به قیمت بدبختی و سرکوب گروهی دیگر به دست می آید. تک-همسری شکل یاخته بی جامعه متمدن است، شکلی که در آن می توانیم ماهیت تناقضات و تضادهایی را که بعداً در جامعه به طور کلی رشد می کنند، مورد مطالعه قرار دهیم.

مورگان و انگلس تک همسری و برقراری رابطه جنسی خارج از ازدواج (هتاریسم و زنا) را همزاد و دوقولوی همدیگر می دانند، چنانکه انگلس در پیوند به این پدیده می نگارد:

.... به این طریق میراثی که از ازدواج گروهی برای تمدن به جا ماند دو جانبه است، درست مانند همه چیزهایی که توسط تمدن به وجود می آید، دو جانبه، دو لبه، متضاد و متناقض: از یک طرف تک-همسری، از سوی دیگر هتاریسم، و منجمله افراطی ترین آن فحشاء. هتاریسم همانقدر یک نهاد اجتماعی است که هر نهادی دیگر؛ عبارت است از تداوم آزادی جنسی کهن به سود مردان. هتاریسم گرچه در سخن محکوم می شود ولی در حقیقت نه تنها تحمل می شود بلکه با لذت تمام، به خصوص توسط طبقات حاکم، صورت می گیرد. ولی در واقع این محکومیت به هیچ وجه شامل مردانی که به آن اقدام می کنند نمی شود و فقط شامل زنان می گردد؛ آنها تکفیر شده و طرد می شوند تا به این وسیله یکبار دیگر سلطه مطلق جنس مذکر بر جنس مؤنث به مثابه قانون بنیادی جامعه اعلام گردد....

فریدریک انگلس در این زمینه گفتنی های نغز و جذاب دیگری نیز دارد مگر به منظور جلو گیری از به درازا کشیده شدن سخن، به همین قدر بسنده نموده خواننده گان محترم را به مراجعه به خود او و مطالعه اثر جاودانش « منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت » فرامی خوانم.

و اما در پاسخ به بخش دوم پرسش شما باید گفت که از بیشتر از صد سال بدینسو دو جنبش موازی باهم که عبارتند از مارکسیسم و فمینیسم، با استراتیجی های نه چندان ناهمگون مگر با روی کردها و تاکتیک های ناهمگون و جدا از هم علیه پدیده شوم ستم بر زنان مبارزه نموده و در صدد اند تا برابری زن و مرد را در جهان تامین نمایند. به این شرح که فمینیسم با طیف ها و گونه های رنگارنگ خویش مشکل اساسی را در چه گونه گی برخورد مردان با زنان و مارکسیسم در چه گونه گی روابط و مناسبات اقتصادی و هژمونی ها و گفتمان های مسلط و برخاسته از متن نظام حاکم بر کل جامعه می بینند. فمینیست ها در مجموع به این باورند که یگانه راه غلبه بر مردسالاری و برانداختن ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بی که زمینه ساز مناسبات مردسالارانه شده است همانا اتحاد و مبارزه مشترک همه زنان با چشم پوشی از پیوندهای طبقاتی شان در برابر همه مردان با صرف نظر از تعلقات طبقاتی شان می باشد.

مگر مارکسیست ها به تاسی از خط فکری و جهان بینی عام خویش که مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی بوده و بر پاشنه

میزگرد سوسیالیسم کارگری

لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و کارمزدی می چرخد مشکل اساسی را در تضاد ها و تنش های طبقاتی درون جامعه می بیند نه در خوش خویی و بد خویی مردان در برابر زنان ، و ناگفته پیداست که هریک از این جنبشها دست آورد های قابل ملاحظه یی نیز داشته اند.

چنان که در جوامع طبقاتی گذشته، مانند برده داری و فئودالیسم، زنان چیزی بیشتر از لوازم مورد نیاز و مملکت مردان به حساب نمی آمدند اما توسعه سرمایه داری این نظم را از پایه لرزاند. شعارهای آزادی، برابری و حقوق بشر دقیقاً اندیشه ها و آرزوهای میلیون ها زن در سرتاسر جهان را بیان می کردند. آنچه به نام نهضت زنان می شناسیم اساساً «جنبش زنان بورژوا» بود. در آغاز ایشان کوشیدند از راه دسترسی به آموزش و تحصیلات به راهی کامل اجتماعی و اقتصادی برسند. یکی از نماینده گان نام آور انقلاب کبیر فرانسه، اولمپ دوگوژ بود. او با تدوین «اعلامیه حقوق زنان و شهروندان زن» اعلامیه مصوب حقوق بشر را زیر سوال برد و تا زنده بود به خاطر تحقق بخشیدن آن شجاعانه رزمید و نظام بورژوایی را به چالش کشید تا آن که در ۱۷۹۳ زندانی و اعدام شد.

از زمان اندیشمندان بزرگ سوسیالیسم تخیلی اوایل قرن نوزدهم یعنی سن سیمون، فوریه و رابرت اوون، سوسیالیست ها تأکید بر آن داشته اند که هدف نهایی آنان را رهایی بشریت در مجموع یعنی براندازی ستم طبقاتی و ستم جنسی و هر نوع دیگری از ستم تشکیل می دهد. مارکس و انگلس با گسترش مفهوم مادی تاریخ توانستند نشان دهند که تنها مبارزه طبقاتی است که می تواند به سوسیالیسم و رهایی بشریت که زنان نیمی از آن را تشکیل می دهند بینجامد.

آنچه امروز به نام فمینیسم شناخته می شود بر ساخته از گرایشهای گوناگونی هست که هر کدام خاستگاه ها، انگیزه و راه حل های پیشنهادی منحصر به خود را دارا می باشند؛ که در این جا من به گونه یی بسیار فشرده و گذرا به آن می پردازیم:

۱- رادیکال فمینیسم

این گروه ستم بر زنان را با نگاهی می نگرند که دارد درورای نژاد، فرهنگ و طبقه اجتماعی بالای همه زنان اعمال می شود. این جنبش خواهان تغییرات اجتماعی به صورت انقلابی آن است. دغدغه اصلی ایشان این است که چرا زنان و مردان باید نقش هایی مطابق با جنسیت شان را بپذیرند؟ ایشان تلاش می ورزند تا بین رفتار زیست شناختی و رفتار فرهنگی فاصله یی ایجاد کنند تا زنان و مردان بتوانند از بند نقشهای محدودکننده تحمیلی، معمول و متعارفشان آزاد شوند.

۲- لیبرال فمینیسم

لیبرال فمینیستها به تاسی از آراء جان لاک پدر لیبرالیسم کلاسیک و جان استوارت میل فیلسوف اقتصاد دان آزادی خواه و پر آوازه انگلیس می خواهند در درون ساختار اصلی و در مسیر تعیین شده جامعه به گونه یی مسالمت آمیز از یک سو زنان را با آن ساختارها هماهنگ سازند و از سوی دیگر ساختارهای ناهنجار جامعه را بدون برهم زدن نظم اجتماعی اصلاح و مرمت نمایند.

۳- آمازون فمینیسم

آمازون فمینیست ها زنان را به گونه یی آرمانی و ایدئالی در چهره زنان قهرمان اسطوره های یونان باستان می نگرند و به این باورند که از نگاه توانایی های بالقوه هیچ فرقی میان مرد و زن وجود ندارد، لذا آنان تبعیضات جنسیتی علیه زنان را مردود می شمارند و خواهان آنند که در تقسیم وظائف و شغل ها باید تفاوت میان مرد و زن از میان برداشته شود.

۴- فمینیسم فرهنگی

فمینیستهای فرهنگی با پذیرش تفاوت میان زنان و مردان به این باورند که در بسا از موارد زنان نسبت به مردان از ویژه گی های والا و برتری برخوردارند و باید برایشان فرصت داده شود تا آن برتری هارا در عمل پیاده نمایند، به گونه مثال چون زنان نسبت به مردان مهربانتر هستند، هرگاه اکثریت رهبران و فرمانروایان جهان را زنان تشکیل دهند جنگها و منازعات کمتری در جهان به وقوع خواهد پیوست

۵- ایکوفمینیسم یا فمینیسم زیست محیطی

این دسته از فمینیست ها بر علیه نظام پدرسالاری حاکم بر جهان که به تازه گی از حدود کمتر از ده هزار سال بدینسو در نتیجه پیروزی مردان در اهلی سازی حیوانات و تفوق شان در مهار ساختن طبیعت و دسترسی به ثروت و قدرت و بالتالی تسلط بر زنان و کودکان برقرار گردیده است می رزمند.

۶- فمینیسم اعتدالی

این گرایش ویژه دختر خانمها و بانوان جوانی هست که دست آوردهایی که مادران و مادر بزرگان شان در نتیجه مبارزات خسته گی نا پذیرشان به آن دست یافته اند برایشان بدیهی جلوه می نماید و به این باورند که دیگر نیازی به فمینیست بودن وجود ندارد، مگر تجربه نشان داده است که هرگاه یکی از حقوق انسانی و به خصوص حقوق زنانه تا اکنون به دست آمده آنان عملاً و عمداً صلب گردد ایشان فمینیست تر از هر فمینیستی با چنگ و دندان از آن به دفاع برمی خیزند.

۷- فمینیسم مادیرا و یا خود کفایی

این دسته از فمینیست ها سعی بر آن دارند تا با فراهم آوری شرایط لازم مادی و اقتصادی و زمینه های خود بسنده گی برای بانوان نظیر گماشتن آنان به کار در خارج از منزل، بارمسؤولیت های خانه گی آنان مانند آشپزی و لباس شویی و بچه داری را تخفیف داده آنان را به خود بسنده گی و استقلالیت مادی و خود ارادیت اجتماعی برسانند.

۸- فمینیسم گروه ملی زنان

این فمینیست ها خواهان برخورداری با نوان در تمام امور و زمینه های زنده گی از امتیازات ویژه یی به شمول پرداختن و تخصص یابی در کارهای ویژه مردان و ممانعت مردان از پرداختن به کارهای ویژه زنان هستند، به دلیل این که مردان به قدر کافی در اجتماع از امتیازهای ویژه برخوردار هستند.

۹- فمی نازی و یا فمینیسم نسل برانداز

میزگرد سوسیالیسم کارگری

مخالفین فمینیست ها ابتدا این نام را برای فمینیست هایی به کار می بردند که خواهان برداشته شدن قیودات سقط جنین و آسان سازی شرائط و زمینه های آن بودند و بعدها فمینیست ستیزان افراطی آن را برای همه فمینیست ها به کار بردند، منظور از کاربرد این نام آن است که گویا فمینیست ها مانند نازی ها می خواهند با همه گانی ساختن سقط جنین نسل بشر را یکسره نابود سازند.

۱۰- جدایی خواهان

ایشان فمینیست هایی اند که به منظور بلند بردن آگاهی ها، توانایی ها، شگوفایی استعدادها و رشد شخصیت زنان گردهم آیی ها و پروژه های ویژه ای را در غیاب مردان برای آنان سازمان دهی و برگزاری نمایند.

بعضی ها به ناحق این دسته از فمینیست ها را زنان همجنس گرا تلقی می نمایند، در حالی که این تصور که گویا همه فمینیست های جدایی خواه همجنس گرا و همه زنان همجنس گرا جدایی خواه هستند منطقاً نادرست و نابه جاست.

۱۱- پاپ فمینیسم

آنانی که این اسم بی مسم را به کار می برند منظورشان این است که گویا فمینیست ها همه یکسره از مردان متفرند و زنهارا می ستایند که البته یک چنین تفکر و تسمیه ای از ریشه نادرست و نابجاست.

۱۲- فمینیسم فردگرا

این گروه از فمینیستها شیفته فلسفه های فردگرایی و اصالت آزادی فردی بوده و خواهان تأمین و تضمین حقوق و آزادی های فردی آحاد جامعه و عدم وابسته گی آنان و برچیده شدن انحصار گرایی گسترده مردان و در مجموع خواهان زدودن همه موانعی هستند که مردان و زنان به علت جنسیتشان به آن روبرو اند.

۳۱- فمینیسم اسلامی

فمینیست های اسلامی بانوان مسلمان و ملبس با حجاب های اسلامی یی هستند که تحت نام تعجب آور و تبسم برانگیز «فمینیسم اسلامی!» قد برافراشته مردان مسلمان را برادران ایمانی و حجاب را "شرف و آبرو"ی خویش می پندارند و تمکین در برابر خواست های "شریعت محور" شوهران خویش را فرمان برداری از اوامر "خدا و رسول" به شمار می آورند، که هرگز نمی توان ایشان را جزئی از جنبش آزادی خواهانه زنان به حساب آورد. ایشان در بستر "مبارزه و جهاد!" علیه همه ایسم های دیگر به جز اسلامیزم و فمینیسم خودشان خواهان تطبیق "شریعت غرای محمدی!" در سراسر جهان و الگو قراردادن شخصیت های مجازی و برساخته بی چون فاطمه و خدیجه هستند. وبا وجود تقلا های فراوانشان در پرده پوشی و ماست مالی إهانت هایی که در متن دین اسلام بر زنان روا داشته شده است با تکیه بر آموزه های آشکار کتاب قرآن باید یکی از مطالباتشان از مردان مسلمان این باشد که عملیه تنبیه کردن ایشان را بروفق آیات قرآن و آنچه به نام "أحادیث محمد!" شناخته می شود انجام دهند و ایشان را چنان لت و کوب کنند و کتک بزنند که استخوانهای بدن و دست و پایشان نشکند و نیز هنگام سنگ سار کردن زنان نباید با سنگ های مثلا سنگین تراز یک کیلو گرام بر فرق ایشان بکوبند!...

۱۳- گرایش مارکسیستی و سوسیالیستی

با إطمینان کامل می توان گفت که همه کسانی که خود را مارکسیست و سوسیالیست می دانند و به آموزه های این خط فکری واقعا باورمند هستند فمینیست به معنای عام آن نیز هستند، این که به چه دلیلی، فکر می کنم در آغاز این مصاحبه به قدر کفایت در زمینه صحبت کرده ام.

و اما در مورد این که تعیین یک روز برای تجلیل از مبارزات زنان سوسیالیست و آزادی خواه جهان کافی هست یا نه، باید بگویم که من ضمن این که هشتم مارچ را به مثابه دست آورد خجسته زنان قهرمانی چون کلارا زیتکین و روزا لوگزامبورگ و سائر همزمان سوسیالیست شان عزیز و گرامی میدارم و به آن ارج فراوانی قائل هستم، اکیداً خاطر نشان می نمایم که قطعاً نمی توانیم و نباید تنها به تجلیل همین

یک روز بسنده نماییم، بلکه باید همه روزه در این عرصه فعال بود و به این بخش از مبارزات آزادی خواهانه و حق طلبانه توجه جدی مبذول داشت.

در مورد جنبش ناب و خالص و جدا یافته زنان همان طور قبلاً نیز عرض کردم یک همچو جنبشی سالهاست به راه افتیده و بسیاری از بانوان متعلق به طبقات بالایی در کشورهای مختلف جهان به آن پیوسته اند و دارند علیه مردان دژخیم و بد کنش با چنگ و دندان می رزمند، مگر متأسفانه ما شاهد به هدر رفتن نیرو و توان ایشان هستیم و می دانیم که تلاشهای آنان در بهترین حالت تشدید هرچه بیشتر نفرت پراگنی میان مردان و زنان بوده و ره به سر منزل مقصود نمی برد.

با در نظر داشت آنچه گفته آمد برای نیل به اهداف و آرمانهای آزادی خواهانه و برابری طلبانه و پایان دادن به خشونت های مردسالارانه علیه زنان و رفع ستم جنسیتی بر آنان راه دراز و پر پیچ و خمی در پیش رویمان قرار دارد که باید آن را طی نماییم و این راه از ریگستان مبارزه طبقاتی علیه انگل صفتان سرمایه دار و کوره راه باورهای خرافاتی و دینمدار قرون وسطایی که همواره حامی و نگهبان منافع آزمندانة آنان و مشروعیت بخش ستم بر زن بوده است میگذرد و طی نمودن آن عزم و اراده پولادین و فدا کارانه می خواهد که به جز نیروها و جنبشهای واقعا سکولار و سوسیالیست از نیروهای دیگر متصور نیست.

لذا با تأکید روی این نکته که هشتم مارچ میراث بلافصل و پر افتخار مبارزات خسته گی ناپذیر و فدا کارانه جنبشها و فعالین سوسیالیستی جهان بوده و در بستر مبارزات طبقاتی از جانب احزاب و فعالین سیاسی طبقه دوران ساز کارگر مطرح و به پیش برده شده است، از همه زنان و مردان آزادی خواه و برابری طلب توقع می رود تا خود را مکلف به پیگیری این راه دشوار گذار و پر افتخار دانسته و برای راه اندازی و سازمانیابی چنین جنبشی و در راستای رهایی زنان از ستم جنسی با تمام نیرو تلاش و پیکار نمایند و برای تحقق این امر شریف و انسانی دست به هم داده و در صفوفی هرچه رزمنده تر و فشرده به سوی قله های پیروزی گام گذارند.

در اخیر یک بار دیگر مراتب بهترین شاد باشها را به مناسبت این روز خجسته به پیشگاه همه زنان ستمدیده افغانستان منطقه و جهان ابراز داشته پیروزیهای هرچه بیشترشان را آرزو می نمایم. ادامه در صفحه ۱۷

میزگرد سوسیالیسم کارگری

سوسیالیسم کارگری:

مایک پومپو وزیر خارجه و مارک اسپر وزیر دفاع آمریکا اعلام کرده اند که توافق با طالبان در هفته های آتی نهایی خواهد شد. شرط این توافق، خلاف آنچه که ظاهراً اشرف غنی آن را نمی پذیرفت، کاهش خشونت ها برای مدت محدودی بود، نه یک "صلح پایدار". با توجه به تأکید طالبان بر تطبیق نظام شریعت، خزیدن طالبان در بدنه قدرت چه تأثیری بر موقعیت زنان خواهد گذاشت؟ آنگونه که سران دولت وحدت ملی بارها از به اصطلاح خطوط قرمز شان مخصوصاً در برابر خواست آمریکا گذشته اند، آیا میشود بر تضمینی که غنی از حفظ دست آورد های هژده ساله "دموکراسی" میدهد اطمینان کرد؟ اصولاً دست آورد هایی که غنی و غرب آن ها را مایه افتخار شان میدانند کدام ها اند و چه تأثیری در وضعیت زنان ایجاد کرده است؟

آتیلا مهربان:

از همان آغاز ورود طالبان در معادلات قدرت در افغانستان تأکید ما بر این بوده است که طالبان و دیگر گروه های مجاهدین حاضر در جغرافیای افغانستان، محصول فعالیت های هدفمندانه دستگاه های استخباراتی کشور های غربی در رأس آمریکا، برای حفظ حاکمیت و منافع نظام سرمایه داری بوده اند. روش معمول در خلق چنین گروه هایی نه فقط در رابطه با مجاهدین در افغانستان که اخوان المسلمین در مصر، اسلام گرا های فلسطین و در جمهوری اسلامی ایران مشابه به هم و به گونه یی بوده است که با قرار دادن امکانات و قدرت در اختیار بخشی از فرو دستان جامعه که برای زیستن جان کنده، در فقر زیسته و از آن عاصی شده اند و یکباره طعم در اختیار داشتن امکانات و در و در دست داشتن قدرت را چشیده و میدانند که با از دست دادن آن دوباره به ورطه نیستی پرتاب میگردند. چنین افراد اجیر شده و گروه های متشکل از آن ها هیچ منطقی جزء حفظ قدرت را نمی شناسند و برای حفظ آن از هیچ جنایتی رو گردان نیستند. طالبان و جنبش منصوب به ایشان محصول چنین زد و بند هایی هستند. بارها پوتانسیل عقبگرایی و تخریبی شان را به اثبات رسانیده اند. در افغانستان دو عامل عمده دیگر هم بر له طالبان عمل

مینماید. عواملی که در هر جا در خدمت رشد اسلام سیاسی عمل کرده و شیوه ای بکار بستن آن به دقت برنامه ریزی شده اند. این دو عامل سنت های حاکم قبیلوی و سلطه دین است که در طول تاریخ موجودیتش قدرت عظیمی در تحمیل از خود بیگانگی بر انسانها را داشته و همواره در رکاب قدرت بوده است. به سناریوی اعلام بیعت از ملا عمر دقت نمایید که در آن جمعی از ملا ها را از گوشه و کنار به قندهار آورده شده و برای دراماتیزه کردن صحنه، و دادن تقدیس به ملا عمر، جهت تخدیر اذهان خرقة منصوب به محمد را دور تن اومی پیچند و پس از آن او را امیر المومنین می خوانند؛ با این شیوه اذهان عامه را برای کنترل آماده نموده و منافع خود شان را در قالب هدایات و احکام بلا منازع امیر-المومنین ملا عمر، اجرایی می کنند.

واقعیت های جاری در افغانستان و جهان نشان میدهد که موازی با گسترش حاکمیت دین در زنده گی مردم، خشونت مخصوصاً در برابر زنان همواره در حال صعود بوده است. با توجه به این امر تردیدی نیست که با سهم نمودن طالبان در قدرت دولتی علاوه بر اینکه خشونت ها در برابر زنان افزایش می یابند، با توجهات دینی و به استناد به قانون اساسی افغانستان که در آن احکام دینی ستون فقرات قانون اساسی را تشکیل میدهد، علاوه بر افزایش انواع خشونت، از قباحت آن ها هم کاسته خواهد شد.

دین پوششی است بر تن عریان تضاد های طبقاتی. دین با القاء این تصور که "خدا داده را خدا داده است"، برای گم کردن رد پای نظام حاکم در تمام ناهنجاری های اجتماعی، ذهن انسان ها را به اراده نیروی مافوق قدرت انسانی مشغول کرده و مناسبات حاکم سرمایه داری در زمین را که فقر، نکبت و سیه روزی می آفریند از تعرض به دور نگهداشته و از آن به مثابه عایقی محافظت مینماید.

دولت وحدت ملی که دست پرورده نظام حاکم سرمایه داری است نمیتواند از دساتیر آمریکا سر پیچی نماید. خط و نشان تعیین کردن اشرف غنی و تظاهر به استقلال عمل صرفاً ارزش مصرف در برابر رقبای داخلی اش دارد. غنی و هم رکابانش در دولت خوب میدانند، همانگونه که در مناصب شان نصب شده اند اگر از قواعد بازی پا بیرون نهند به همان شیوه عزل هم میگردند. غنی و رقبای سیاسی اش عبدالله، کرزی، سران طالبان و... همه اجزایی از یک پازل در بازی ای هستند که آمریکا

انتخاب میکند در چه زمانی و در کجا قرار بگیرند. به همان دلیل غنی مخالفتش را با طرح مورد تأیید آمریکا (تقلیل خشونت) به جای به اصطلاح "صلح پایدار" به راحتی و مودبانه کنار گذاشت. شاید به این شیوه به ثبوت وفاداری و توانایی اش در انعطاف و تغییر چهره متناسب به نقشی که به عهده اش گذاشته میشود، آکنده سیاسی و ادامه حاکمیت اش را تضمین نماید.

منظور از اصطلاح "صلح پایدار" هم چیزی نیست جزء پایداری و تداوم قدرت اشرف غنی. صلح مورد نظر غنی حتی اگر به مفهوم خفه شدن صدای اسلحه هم باشد، نمیتواند آرامش و زنده گی مصون مردم را در پی داشته باشد. زیرا سهم شدن طالبان در دولت بدون تردید به معنی گسترش هر چه بیشتر نقش دین در جامعه و به موازات آن کنترل شیوه زنده گی و رفتار افراد جامعه توسط دستگاه دین را در قبال دارد. تضعیف هژمونی دین بر زنده گی انسانها، چیزی نیست که آمریکا و متحدین آن اجازه اتفاق افتادن آن را بدهند.

نظام سرمایه داری دارد سیر نزولی اش را می پیماید. آزادی های فردی که در اوایل انقلاب سرمایه داری به گسترش و تعمیم آن کمک بسزایی مینمود، دیگر آن کاربرد را ندارد. نظام سرمایه داری با مواجهه با این همه بحران که بخشی وسیع آن بحران ساختاری نظام سرمایه داری میباشد، برای حفظ جایگاهش در تقلا است و میخواهد از سرعت اضمحلالش بکاهد. دموکراسی بورژوایی که از همان ابتدا نه بر مبنای دادن آزادی به زنان، بلکه برای آزاد کردن و به خدمت گرفتن نیروی کار زنان برای تولید نقش داشت، در جامعه به شدت عقب نگهداشته شده چون افغانستان که سطح تولید صنعتی در آن بسیار نازل بوده و همزمان نیروی کار ارزان و خیل کارگران ذخیره به وفرت وجود دارد، تأمین آزادی زنان در اولویت قرار ندارد. به همین دلیل دموکراسی بورژوایی در افغانستان فراتر از تغییرات بسیار سیمبولیک و محدود شکلی دست ملموسی نداشته است که حفظ آن بتواند تغییری بنیادی در شرایط زنده گی زنان ایجاد نماید.

سوسیالیسم کارگری:

در سال های اخیر جریان های زیادی در دفاع از آزادی و حقوق زنان در افغانستان فعال شده اند. جریان هایی که در رابط با اظهارات به شدت زن ستیزانه مولوی مجیب الرحمن انصاری در هرات موضع گرفتند و برای بر داشتن

میزگرد سوسیالیسم کارگری

بیلورد های اداره امر بالمعروف و نهی از منکر مجدانه تلاش کردند. عده بی از این فعالین زن بر این باور اند که قرائت نادرست از اسلام و قرآن زنان را در موقعیت فرو دست قرار داده و توصیه می کنند که تفسیر زنانه از قرآن می تواند وضعیت زنان را بهبود بخشد. و یا اینکه رادیکالیسم شان را در سنت شکنی با به کار بردن اسامی آلت تناسلی نشان می دهند. به نظر شما چنین شیوه ها و راهکار ها می توانند رهگشا باشند؟ شما چه راهکار هایی را برای نجات زنان از قید اسارت مرد سالاری که دین هم به آن مشروعیت می دهد پیشنهاد می نمایید؟

افسانه خاش:

آن گونه که من می دانم پیش از به قدرت رسیدن "دولت وحدت ملی" در افغانستان و شرایطی که در منطقه شاهد آن بودیم از جمله عروج داعش و برپایی خلافت اسلامی که کشورهای غربی در رأس امریکا و متحدانش در منطقه بانی و اساس گذار آن بودند این فکر حتی در میان جریان های اسلامی- قومی که به مدد این قدرت ها مخصوصاً امریکا در مسند قدرت قرار گرفته و گویا اهلی شده و جامه عاریتی دموکراسی برتن شان کرده اند باز دوباره احیا شد و به این صرافت افتادند که نیاز به کنمان عملی باورهای سخیف ایدئولوژیک خود که عمیقاً زن ستیز است، نبینند؛ نه تنها نیروهای جهادی شریک در قدرت بلکه طالبان و نیروهای مشابه دیگر هم مشام شان بوی این شرایط جدید را در منطقه حس کردند. اگر تا دیروز (منظور پس از حاکمیت مجاهدین و طالبان است) تازیانه زدن ها، سنگسار و بی حرمتی به زنان غیر علنی و بیرون از شهرها و در خفا انجام می شد در ملاء عام و جلو دوربین ها و در سه کیلومتری ارگ به معرض نمایش عمومی قرار گرفت؛ نمونه بارز آن مرگ فجیع و هولناک فرخنده به دست مسلمانان مومن است. من قصد ندارم و نیاز آن هم نمی رود که موارد وحشتناکی از اعمال خشونت و قساوت به زنان را که یکی دو تا هم نیستند اینجا و در این ظرفیت بیان نمایم.

بلی همزمان با تحولات در عرصه سیاست و رسمیت یافتن غیر علنی تبیین ها و ادراکات مذهبی و مردسالار و طرح قوانین از جانب دستگاه قدرت و ارگان های

قانون گزار وضعیت و شرایط زنده گی زنان هر روز بیشتر از گذشته رو به وخامت گذاشته است. "دولت وحدت ملی" به رهبری غنی که بقیه نیروهای ارتجاعی اسلامی و قومی در قالب حکومت، سوی طالبان (که آن هم به همین زودی به این جرگه خواهد پیوست) را در کنار خودش دارد در تلاش استند که برای تأمین منافع سیاسی و اقتصادی شان به هر ارتجاع و تحجری لیبیک بگویند که این مسأله در کنار سیاست امریکا در قبال پروژه اسلام سیاسی و بهره برداری دوباره از آن در خدمت به منافع استراتژیک سیاسی اش در منطقه و افغانستان، زمینه یی را فراهم آورده تا وضعیت به ضرر اکثریت قریب به اتفاق مردم به ویژه زنان سیر نماید.

چنان که در پرسش شما هم اشاره شده است در موارد زیادی بخش پیشرو و مترقی جامعه از جمله فعالان جنبش زنان در قبال تثبیت نیروهای ارتجاعی و واکنش نشان داده و ارتجاع اسلامی را به عقب نشینی واداشته و تابو هایی را که سالیان متمادی قرب و منزلتی داشتند خلاف تصور و میل ارتجاع اسلامی شکست و حرمت به آن ها را به شکل آشکار زیر سوال برد. یک نمونه روشن و ماندگار یک چنین عمل تابو شکنانه از جانب زنان و مردان آزادی خواه مراسم به خاک سپاری فرخنده خلاف عرف رایج و راندن ملاها از آن مراسم بود. مورد دومی که شما در متن سوال نیز به آن اشاره کرده اید، مسأله ایجاد اداره امر بالمعروف و نهی از منکر توسط مولوی مجیب الرحمن انصاری در هرات است که این قضیه در نفس خود به همان اندازه برای جنبش آزادیخواهان به طور عموم و برای جنبش زنان بالأخص اهمیت دارد. چنانچه که دیدیم عکس العمل اجتماعی مردم آزادیخواه از جمله فعالان زن با وجود این که دولت مردان سکوت مرگباری را در قبال این تثبیت ارتجاع به شأن و حرمت زنان پیشه کرده بودند، این نیروهای مرتجع و برنامه ارتجاعی و ضد زن آن ها را به شکست کشانید که خود این تلاش فعالان دفاع از حقوق زنان در خور ستایش فراوان است.

حالا هم به همه گان به ویژه به فعالان سوسیالیست جامعه افغانستان روشن است که همکاسه شدن این نیروهای جنایت پیشه و ارتجاعی زیر یک چتر و اقتدار یک دست شان که این روزها با مذاکرات طالبان و امریکا وارد مراحل پایانی اش گردیده است وضعیت بدتر از گذشته خواهد شد. پروژه شریک ساختن طالبان در قدرت که حاصل عملی اش برای همه جامعه و به طور خاص زنان

چیزی جز تقویت پایه های قدرت و استحکام مواضع هرچه بیشتر نیروهای ارتجاعی اسلامی و به موازات آن بدتر شدن و از دست رفتن آزادی های نیم بند به دست آمده از جمله محدود شدن حضور اجتماعی زنان و تقویت و نهادینه شدن هرچه گسترده تر تبیین های مردسالار و بر مبنای آن افزایش خشونت نسبت به زنان و ستم و نابرابری جنسیتی نخواهد بود؛ تا همین اکنون نیز حاکمیت ارتجاعی با اعمال سیاست های زن ستیزانه و مشروعیت دادن به عقائد خرافی مبتنی بر شرع اسلامی در تشدید خشونت بر زنان، ستم جنسی و تقویت افکار ضد زن سهم بارزی دارد. زنان محروم ترین و بی حقوق ترین افراد جامعه را تشکیل می دهند که از یک طرف بار ستم طبقاتی را بر دوش می کشند و از جانب دیگر قربانی ستم و نابرابری جنسیتی اند. نیروهای ارتجاعی شریک قدرت سیاسی و هم مخالفین آن چه طالبان و چه داعش با الهام از افکار و عقائد اسلامی و مردسالارانه روزی نیست که تراژیدی وحشتناک و صحنه های آزار دهنده بی را خلق نکنند. برای قدرت حاکمه و حامیان امپریالیست آن تأمین منافع، تحقق استراتژی های کلان و ادامه قدرت شان در اولویت قرار دارد. واضح است که اولین قربانیان تأمین این منافع و تحقق استراتژی مشارکت طالبان در قدرت را زنان تشکیل خواهند داد.

و اما در پاسخ به بخش دوم پرسش شما باید یاد آور شوم و این امر پنهانی هم نیست که جنبش زن در افغانستان و فعالان آن گرایش های مختلف سیاسی را نمایندگی می کنند و هر کدام هم از جایگاه تعلق اجتماعی- طبقاتی شان در مورد وضعیت زنان موضع گیری می نمایند. بناءً و به یک معنی ما با یک گرایش یک دست و هم ریشه مواجه نیستیم. تبیین های مختلف و گاه اوقات متضاد فمینیستی مطرح می شود. ما به آنچه که "فمینیسم اسلامی" خوانده می شود که از عقبه سیاسی و مالی خوبی نیز برخوردار است مواجه می باشیم. رجوع این ها به حل معضل و مصائب زنان از دایره اخلاقیات دینی و جایگاهی که شرع اسلامی برای زنان قایل است جلوتر نمی رود. در یکی از برنامه های تلویزیونی یکی از این فمینیست ها که خیلی ظاهر آراسته- بی هم داشت و گویا در دور قبلی این خانم عضو پارلمان هم بوده به نماینده گی از زنان جامعه و در مخالفت با اظهار نظر زن دیگری در پنیل، رسماً اعلام داشت که "زنان مسلمان افغان فراتر از حقوقی که دین اسلام برای شان قایل است نمی خواهند؛ آنچه را که فعالان جامعه مدنی در مورد حقوق زنان می گویند با ارزش های اسلامی و جامعه ادامه در صفحه ۱۹

میزگرد سوسیالیسم کارگری

افغانستان بیگانه است. "فمینیست های لیبرال که از نظر من حتی اطلاق مفهوم لیبرال به بخشی از فعالان زن در افغانستان شاید درست نباشد، چون این طیف از ارزش های لیبرالی هم با وجود ادعا هایشان چیز خاصی در چانه ندارند. چون در مجموع "لیبرالیسم افغانی" یک نیروی ترقی خواه نیست؛ بارزترین شخصیت این نیرو در عرصه سیاسی اشرف غنی است و می بینیم که چگونه هر لحظه و هر دم وفاداری اش را به ارزش های اسلامی ابراز می دارد. برخی از شخصیت های فمینیسم لیبرال و یا "فمینیسم رادیکال" آن چنان که در پرسش شما هم آمده است با وجود تظاهر به رادیکالیسم هنوز این جرئت و شهامت را نداشته و ندارند که مبانی اعتقادی اسلام را که عمیقاً ضد زن است به چالش بکشند و یا نقد نمایند. این ترس سیاسی است که این طیف را ناگزیر از گرفتن یک چنین موضع گیری می سازد و ناگزیر دست به انبان دین شده و قرائت فمینیستی یا زنانه از متون مذهبی را در مورد حقوق زن توصیه می نمایند. همان گونه که در یک جامعه مذهبی می نویسی - می تواند نوعی از اعتراض نسبت به ممنوعیت و اجبار اعمال شده باشد؛ در یک چنین جامعه بی به کار بردن اسامی آلت تناسلی و یا فحش دادن به ویژه از زبان یک زن "تابو شکنی" به شمار آید. اما این مسأله با وجود شکستن برخی نورم های متداول مردانه اگر "رادیکال" هم شمرده شود، صوری خواهد بود. برخی از "فمینیست های رادیکال" علت این که ستم جنسی بر زنان اعمال می شود را در نابرابری زن با مرد می بینند و گویا اگر این برابری ظاهری حاصل شود زنان آزاد خواهند شد، در حالی که مردان خود نیز برابر نیستند.

اگر از این ها بگذریم حتی کسانی که خودشان را چپ و سوسیالیست می خوانند نیز نقد عمیق و علمی نسبت به نقش دین در توجیه بی حقوقی زن ندارند. برخی از نیروها به روایت تقدیس از توده ها به هر خرافه یی منحیث ارزش ها و معنویات مسلط در میان آن ها تمکین می نمایند. از دید من با وجود مواردی که فعالان جنبش رهایی زنان خوب درخشیدند و در پاسخ به پرسش شما به جنبه هایی از آن اشاره شد این جنبش هنوز نتوانسته است یک استراتژی رهگشا برای خلاصی از این وضعیت و در مجادله با نیروهای

ارتجاعی و دولت و حامیان جهانی شان ارائه نماید. این مسأله در کنار تشمت، عدم انسجام و فرصت هایی که از دست رفت یک نقیصه بزرگی است که زمینه پیشروی مبارزه برای آزادی زن را دشوارتر می سازد.

بر اساس آنچه که گفته آمدیم درد جنبش زنان درد بی-برنامه گی و نداشتن یک ساختار تشکیلاتی است تا همه عرصه های فعالیتش را مدون ساخته و ادعانامه اش برای خواست و مطالبات انسانی را رو به جامعه اعلام بدارد. آزادی زن و خلاصی او در گرو رهایی جامعه از نکبتی است که سالیان دراز بر آن مستولی بوده است. اگر از معدود زنانی که بیشترین شان زنان طبقات دارا هستند و در اجتماع از مکانی برخوردار اند بگذریم بیشتر زنان جامعه افغانستان جزء محروم ترین اقشار و طبقات فرودست اند که در کنار ستم و اجحاف تاریخی جامعه مردسالار بار ستم طبقاتی و جنگ را به دوش می کشند. بیشتر آن ها از نعمت سواد محروم اند و بیشتر شان هم در معرض انواع خشونت ها قرار دارند. نیروهای مذهبی با توجه به مقام و موقعیتی که در جامعه دارند و امکان و ابزار تحمیقی که در اختیار دارند با استفاده از افیون دین این بخش از زنان را از آگاه شدن نسبت حق و حقوق و مکان اجتماعی شان محروم می سازند. کاری که باید انجام شود و این قبل از همه وظیفه و مسئولیت جنبش سوسیالیستی کارگری است که بر اساس مسئولیت و وظیفه تاریخی که بر دوش دارد بیشتر از هر زمان دیگری در جنبش رهایی زنان دخالت گر باشد و رسالتش را در قبال این جنبش به انجام برساند. تلاش نماید تا مبارزه برای تأمین حقوق پایمال شده زنان امری ثانوی جامعه و فعالان جنبش های اجتماعی محسوب نگردد که بتوان آن را مانند آنچه که امروز خطاب به فعالان جنبش زنان از جانب مدافعان دروغین زنان در افغانستان گفته می شود مشروط به تأمین "صلح" کرد. مبارزه در این زمینه نباید محدود و منحصر شود به یک مسأله جنسیتی بلکه باید بنیادهای اقتصادی این ستم و نابرابری از یک منظر طبقاتی و در تقابل با دولت و صاحبان سرمایه که از این موقعیت ضعیف زنان در نظام حقوقی و ساختارهای سیاسی سود می برند مورد کنکاش قرار گیرد. از نظر ما ستم جنسی و طبقاتی زنان دو پدیده کاملاً مرتبط به هم اند. ما در شرایطی قرار داریم که هیچ مبارزه سیاسی اجتماعی، به خصوص در جامعه فلاکت زده بی چون افغانستان، بدون سازماندهی نیمی بیشتر از ادامه در صفحه ۱۲

اشرف غنی و احیای هویت...

زبان دری است. ایران پهلوی زبان بود که ما کل ادبیات زبان دری را انکشاف دادیم. حالا می آیند و می گویند: ایران شرقی؛ او برادر دو روئو ... هم حدی دارد! ... آنچه را که امیر علی شیرنویسی در هرات کرد امروز کدام از بیک زبان در ازبیکستان یا در آسیای مرکزی نیست که امیر علی شیرنویسی را سرش افتخار نکند. شما فراموش کرده اید. " ... رستم بچه یک زن کابلی است و خودش از سیستان است و پایتخت اش نیمروز است ... نقش زنان را در شهنامه ببینید. رودابه مادر سهراب از سمنگان ، منیره دختر افراسیاب، آبا زن افغان دست دوم بود یا که (نه) خودش انتخاب می کرد که با که ازدواج نماید؟ (بلکه) چند زن افغان در آن وقت بود و اردوها را رهبری کرده اند. سالها پیش از آن که فردوسی شهنامه خودش را نوشته کند، دقیقی (و) یک گروپ کلان در بلخ شهنامه نویسی داشتند."

از نقش و مکان زنان در گذشته تاریخی این خطه یاد آور می شود و از این که زن "افغان" جنس دوم و مادون نبوده است؛ و حق انتخاب و ازدواج به دلخواه خودش را داشته و برای اثبات این ادعا از شهنامه به عنوان یک منبع اسطوره ای ادبیات فارسی استمداد می جوید و آن را به عنوان یک حقیقت تاریخی بیان می کند؛ این در حالی است که جرئت نمی کند که عامل رانده شدن "زن افغان" از اجتماع و مکان که او در گذشته تاریخی داشته را بر شمارد. چون اگر این روایت را بپذیریم باید دلیل این عقب گرد را نیز بدانیم و این جا است که التزامش به دین اسلام به عنوان بخشی از "هویت افغانی" به او اجازه و شهامت بیان حقیقت را نمی دهد و با یک نوع تردستی از کنار آن رد می شود.

اما آیا زبان به مثابه یک سمبول حاضر و آماده و یا یک روح جاری در تاریخ مقدم بر ناسیونالیسم وجود داشته است و یا خود موقعیت سمبولیکش را از ناسیونالیسم دریافت کرده است؟ به نظر می رسد که ناسیونالیسم است که دست به ساختن و انتخاب سمبول می زند. و این به معنای بازتعریف زبان است. وجود تفاوت بین زبان های بدیهی است ولی مسأله یی که باناسیونالیسم زبانی شروع می شود این است که این تفاوت چگونه تعریف شود تا به مثابه مرزی بین "ما" و "دیگران" قرار بگیرد. همین موضوع در مورد پیوندها و اشتراکات یک زبان نیز صدق می کند.

اشرف غنی و احیای هویت...

توصیف عاشقانه و عاطفی از زبان خودی و تمجید و ستایش از آن به عنوان روح هستی، تاریخی و عامل بقای جامعه/ ملت و یا قوم به تحولات اجتماعی مدرن و به ویژه پیدایش ناسیونالیسم زبانی مرتبط است. وقتی در جوامع زبانی به جزئی از هویت و بیان تمایز خویش تعریف و تبدیل شود و با آن رابطه عاطفی به وجود بیاید از شیرینی و تمایز و برتری آن سخن می‌رود. این نگرش می‌تواند به یک نیروی مقاومت تبدیل شود به طوری که گروهی هستی و بقای خود را تماماً و یا به طور اساسی با دوام و رونق زبان خود گره بزند. این نیرو گاه به صورت ناسیونالیسم فرهنگی- زبانی و گاه یک ناسیونالیسم سیاسی که ممکن است در بر گیرنده ناسیونالیسم فرهنگی- زبانی هم باشد آشکار می‌شود. از این زاویه تعریف از مفهوم و جایگاه زبان کاملاً تغییر می‌کند و در واقع زبان خصلت ایدئولوژیکی به خود می‌گیرد. در آن صورت هدف رشد توانائی و ظرفیت یک زبان مشخص نیست بلکه محافظت آن زبان با نگرشی اغلب محافظه کارانه است. در آن صورت یک زبان صرفاً حق و موضوع انتخاب نیست بلکه تبلیغ آن به عنوان یک فضیلت است.

او برای تبیین هویت افغانی از جوانان و مخاطبانش می‌طلبد که برای فهم و درک درست تر هویت ملی شان باید تاریخ شان را درک نمایند:

"... نقطه دیگر تاریخ است. ضرورت درک تاریخ در چه است؟ تاریخ خوقصه نیست! ابن خلدون گفته که تاریخ عبرت است... طور مثال هزار سال پیش بیهقی تاریخ خودش را نوشته کرد سر سلطان مسعود. از آن کرده درامای بهتر شاید در روی زمین پیدا نکنید، چون نشان می‌دهد یک سلطانی را که اینقدر قوی بود که شیر درنده را به دست خودش می‌کشت. اما عدم تدبیرش موجب از بین بردن (رفتن) یک امپراتوری بزرگ شد. درک هویت تان بدون درک تاریخ تان امکان پذیر نیست." وی ادامه می‌دهد و بحث اش را به وضعیت جدید، پروژه صلح و هم‌پذیری برای ساختن یک "روایت بزرگ" که بدون درک "نقش تمدنی" ممکن نیست بسط می‌دهد:

"... در افغانستان وقایع تاریخی، تاریخ نشده است، زنده است و اگر به صلح می‌خواهیم برسیم، به صلح

پایدار آیا بدون پذیرفتن تعبیرهای مختلف تاریخ یک دیگر و بالاخره این را به یک راه مشترک آوردن با هم زنده گی کرده می‌توانیم؟ اگر یک دیگر را قبول نکنیم، روایت های کوچک ایجاد شده و یا روایت های متوسطی، ضرورت این است که ما درک عمیق داشته باشیم که در این چهل سال بیشتر ببینیم؛ و در اینجا است که نقش تمدنی خود را به صورت اساسی باید درک کنیم."

"... در یک بحث بین ابن سینا و بیرونی (البیرونی) تمام بحث علم اساسی دنیا در این بحث بین دو عالم بزرگ گنجانیده شده. بیرونی ... یگانه کسی بود در روی زمین که ۴۰۰ سال پیش از کشف امریکا کرده پیش بینی کرد که امریکا وجود دارد. ابن سینا برای ۶۰۰ سال طب اش عام بود. یک تمدن درخشان اسلامی داشتید که باید درکش را داشته باشید؛ و به خصوص امروز که مصادف هستید با خطر افراطیت..." (این روایات "تاریخی" ارزش مصرف علمی ندارند و اساساً در خدمت امر دیگری قرار می‌گیرد. بحث هم بر صحت و عدم صحت این ادعا نیست؛ آنچه که اهمیت دارد کاربرد آن برای یک امر و پروژه سیاسی است.)

"باز هم این نقش تمدنی را ما در ادوار مختلفی ایفا کرده ایم."؛ "... سرمایه سیاسی؛ تمام سرمایه تولید می‌شود. به حیث یک سیستم تولیدی به آن ببینید. شما تولید کننده هستید! ... تولید می‌کنید سرمایه سیاسی بی را که در آن وحدت ملی ما، جمهوریت اسلامی ما، ارتباطات تمدنی ما زنده شود یا می‌روید به طرف تولید سرمایه های سیاسی بی که موجب نفاق و تفرقه شود؟... و این موزیم برای شما این فرصت را می‌دهد. این (موزیم) وسیله است، یک بهانه است. گفتمان سیاسی در نسل تان باید سرگفتمان سیاسی صورت بگیرد."

در ادامه او باز نقبی به تاریخ می‌زند، تاریخی که قرار است به عنوان زمینه ها و مبنای ساختن هویت ملی و تاریخی ناسیونالیسم افغانی مورد ارجاع باشد و کسانی که به این تاریخ جفا کرده و به هویت فرهنگی، سیاسی و ساختارهای زیر بنایی آن صدمه زده است را نمونه وار بر می‌شمارد و چنین می‌گوید: "... (سیستم) آبیاری غزنی را سیستم آبیاری افغانستان مرکزی را علاالدین جهان سوز از بین برد. سیستم آبیاری شمال و شمال شرق افغانستان را چنگیز خان از بین برد. سیستم آبیاری هلمند، سیستان و فراه را تیمور لنگ از بین برد."

ناسیونالیسم به مثابه یک ایدئولوژی و یا جنبش تفاوت می‌آفریند و یا تفاوت‌های موجود که بدیهی و طبیعی به نظر می‌رسند را بازآفرینی می‌کند و به سطح آگاهی جمعی ارتقا می‌دهد و به آن‌ها هویت سیاسی برتری می‌بخشد و سپس تلاش می‌کند وارد جغرافیای سیاسی شده و با تشکیل دولت، مرز آن‌ها را تکمیل کند.

(در همه متن خطوط تاکید و توضیحات میان قوس از من است)

درنگی بر سازش آمریکا با طالبان

پروژه امضای سازش با طالبان و ادامه تلاش‌ها برای کسب مشروعیت آن چند مسأله ذیل را به خوبی روشن می‌سازد:

اول: سازش با متحجرترین و جنایتکارترین نیروها، ناشی از خصوصیات غیر قابل پیش بینی افرادی چون ترامپ نیست. شرایط پیش آمده ناشی از حکم منافع سرمایه در افغانستان، منطقه و جهان است که ترامپ و دیگران در منصفه اجرا قرار می‌دهند.

دوم: در تقابل با طالبان، نمی‌شود با نقد ملا هیبت الله، ملا برادر یا عباس استانکزی انتظار تغییری را داشت. بایست دیدگاه‌ها و باوری که فیکورهای نامبرده شده مشروعیت شان را در جهت منافع شان از آن می‌گیرند، نقد کردند. با قبول معیارهای اسلامی، چه کسی می‌تواند ادعا کند که مثلاً انتخاب پوشش، حق مسلم زن بوده و دادن امتیاز بر مبنای جنسیت انسانی نیست؟

سه: کنش گران جامعه مدنی و فعالان دفاع از حقوق زن، بایست به این حقیقت عریان پی ببرند که در محدوده دموکراسی بورژوازی که از جمله احترام به عقاید دینی را ملزم می‌نماید، هیچ امکانی برای تغییر وجود ندارد. توهم دفاع از "دست آورده های هزده ساله" در موجودیت گروه‌های تروریستی طالب و اسلامیت‌ها را بایست کنار گذاشت. تأمین ابتدایی ترین حقوق زنان از مسیر سیکولاریسم می‌گذرد. حق آزادی بیان و عقیده بدون جدایی دین از دولت ممکن نیست. تأمین سیکولاریسم اولین قدم در راه ایجاد جامعه انسانی می‌باشد.



اطلاعیه مشترک...

جمهوری از جانب غنی و عبدالله به دستور قدرت حاکمه امپریالیسم امریکا نشان داد که این بورژوازی جهانی و قدرت حاکمه در امریکا است که بر محور استراتژی و منافع کلان سیاسی و اقتصادی اش در معادلات منطقه‌یی و جهانی ساختار سیاسی مقتضی را شکل و سازمان می‌دهند و مهره کارآمد را در راستای اجرایی شدن سیاست‌ها و اهداف مطمح نظر شان همانند هجده سال گذشته انتصاب و به مسند قدرت خواهد نشاند. خلیل‌زاد نماینده دولت امریکا در همراهی با قدرت‌ها و دول منطقه در پایان انجام مأموریتش برای شکل دادن به آینده سیاسی افغانستان به رهبری و مشارکت طالبان رسیده است و توافق نامه حاصل از آن امروز شنبه ۲۹ فبروری ۲۰۲۰ در دوحه قطر، از جانب خلیل‌زاد به نماینده گی امریکا و ملا عبدالغنی برادر معاون دفتر سیاسی طالبان در حضور مایک پومپئو وزیر خارجه امریکا و ناظرانی از چین، روسیه و کشورهای دیگر به امضا رسید.

این روشن است که مردم از خشونت و جنگ و نابرابری و فقر به ستوه آمده اند و خواهان آرامش و امنیت اند. قدرت حاکمه و حامیان جهانی آن و قدرت های منطقه‌یی از جمله جمهوری اسلامی ایران شریک پروژه شکل دادن به "امارت اسلامی سرمایه" اند و زمینه های شکل گیری آن را از طریق تأمین منافع خودشان دارند ضمانت می‌نمایند؛ قدرت حاکمه امریکا و سران قدرت سیاسی در افغانستان تمام مصائب اجتماعی از ستم جنسیتی تا بیکاری، فقر و جنایت را حاصل جنگ و منازعه جاری می‌دانند و بر همین اساس حاضرند که گشایش‌های نسبی‌یی مانند آزادی بیان، مشارکت زنان، انتخابات و ... را که این همه به آن به عنوان دست آورد مباحثات می‌شود و طی این چند سال مردم به آن‌ها دست یافته اند قربانی منافع استراتژیک خود شان برای دست یافتن به نوعی از ثبات سیاسی سازند. اما واقعیت امر این است که "صلح" نیروهای

ارتجاعی و تمام پروژه به راه افتاده حاصلی جز استحکام هرچه بیشتر قدرت نیروهای ارتجاعی حاکم و تداوم فقر، ستم و نابرابری در اشکال دیگری برای اکثریت مردم کارگر و زحمتکش در پی نخواهد داشت.

وضعیت جدید و واقعیت جاری جامعه افغانستان به روشنی نشان داد که راه حل‌های بورژوا-امپریالیستی نمی‌تواند منجی مردم از بربریت و توحش و رسیدن به آزادی و رفاه باشد. نقطه مقابل تحولات سیاسی در افغانستان که اجماع جهانی و منطقه‌یی برای شریک کردن یک ارتجاع اسلامی در حاکمیت افغانستان است، مبارزات مردم ایران از دیماه ۹۶ تمام اشکال حاکمیت اسلام سیاسی در اپوزیسیون و حاکمیت را زیر فشار گذاشته و می‌رود تا با پیروزی مردم یک ضربه مهلک و کشنده به تمامی جریان‌های اسلام سیاسی در منطقه بزند. راست بورژوازی در ایران از سلطنت طلب تا جمهوریخواه و مجاهد و ناسیونالیست که بعضاً به حمایت امریکا دل بسته اند، همه گی با رژیم اسلامی اختلاف سیاسی دارند و سیستم اقتصادی نیولیبرال رژیم اسلامی را حفظ خواهند کرد در تلاشند تا با حفظ ارگان‌های سرکوب همین رژیم هرگونه مخالفت کارگران و زحمتکشان را سرکوب کنند. علیه یک چنین آینده شومی، اتحاد جنبش‌های کارگری، دانشجویی، زنان، رفع ستم ملی و اعتراضات معلمان و بازنشسته گان قرار دارد که در تلاشند پس از رژیم اسلامی سیستمی را ایجاد کنند که بر محور سود صاحبان سرمایه و صنایع نچرخد و برای مردم ایران رفاه و آزادی به وجود آورد.

مشارکت طالبان در قدرت و شکل دادن به یک ساختار سیاسی جدید چه تحت نام "جمهوریت" و چه "امارت" به معنی ختم مصائب مردم و پایان یافتن کشتار، بربریت و جنایت نیست. همین امروز دارند پرچم داعش را به عنوان بدیل طالبان به رسم تداوم فاجعه به اهتزاز در می‌آورند تا حضور نامیمون شان را در منطقه و افغانستان مشروعیت بخشند. بناءً برای رهایی از این وضعیت و دست یافتن به یک صلح پایدار و واقعی باید صف ملیونی جنبش آزادیخواهانه مردم از زن و مرد را که به راه حل‌های ارتجاع

بورژوا-امپریالیستی توهمی ندارند شکل داد. ترسیم یک چنین افقی و شکل دادن به آن یگانه گزینه معقول و مطلوب برای رسیدن به صلح واقعی، که در حقیقت رهایی از وضعیت جاری و سازمان دادن یک جامعه عاری از ارتجاع، ستم و نابرابری است می‌باشد.

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان و اتحاد سوسیالیستی کارگری از فعالان جنبش کارگری، نیروهای سوسیالیست، آزادی‌خواه و جنبش‌های عدالت‌خواه و مترقی از جمله جنبش برابری طلبانه زنان می‌خواهند که برای شکل دادن به یک چنین الترنااتیوی تلاش ورزیده و گام‌های عملی و نظری جهت دست یافتن به آن را بردارند.

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

اتحاد سوسیالیستی کارگری

۱۰ حوت / اسفند ۱۳۹۸؛ ۲۹ فبروری ۲۰۲۰

**امر رهایی و آزادی بدون
سازمانیابی، تشکل‌پذیری
طبقه کارگر و ایجاد حزب
سوسیالیستی کارگری میسر
نیست. به پیش در راه ایجاد
یک چنین گردانی!**



Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 54

March 2020

اطلاعیه مشترک در مورد توافق صلح امریکا و طالبان

گزینه صلح و آشتی با طالبان و شکل دادن به امارت اسلامی که در آن همه نیروهای ارتجاعی از مذهبی و ناسیونالیست تا نیولیبرال سهم داشته باشند راه دیگری نیست.

هجده سال پس از مهندسی ساختار سیاسی و ادعای "دموکراتیزاسیون" حیات اجتماعی و "رهایی زنان" که در حقیقت چیزی جز تداوم جنگ، بربریت، فقر و محنت نبوده، بار دیگر دارند به بهانه صلح و امنیت و بدون دخالت و نقش مردم در تعیین سرنوشت شان امارت اسلامی سرمایه را در مشارکت طالبان و سایر نیروهای مرتجع و جنایتکار اسلامی از بالا بر کرده مردم آزادی خواه اعم از زن و مرد تحمیل کنند. همه فعل و انفعالات سیاسی در افغانستان از تأخیر در برگزاری انتخابات تا تأخیر در اعلام نتایج آن همه تابع یک پروسه موازی یعنی مصالحه امریکا با طالبان و به نتیجه رسیدن آن بوده است. با وجود اعلام شدن نتیجه کارنیوال انتخابات به نفع اشرف غنی به عنوان رئیس جمهور از جانب کمیسیون "مستقل" انتخابات همه جناح های رقیب از جمله تیم "نجات و همگرایی" به رهبری عبدالله عبدالله با پذیرفتن نتیجه اعلام شده و اعلام حکومت موازی تحت عنوان دولت فراگیر و همه شمول عملاً زمینه را برای تسریع شکل گیری ساختار سیاسی جدید و به ثمر نشستن پروژه صلح امریکا و طالبان مساعد ساخت. قبول تأخیر در برگزاری مراسم تحلیف ریاست ادامه در صفحه ۲۱

کرده بود، دولت نیوکانها به رهبری جان واکر بوش به جهنم بر پا داشته شده "امارت اسلامی" طالبان در افغانستان که امپریالیسم امریکا در همراهی پاکستان و کشورهای عربی حوزه خلیج خود یکی از معماران آن به شمار می رفت کاری نداشت. اما آنچه که بعداً در بوق و کرنا شد از جمله "رهایی زنان" افغانستان تلاشی برای توجیه مداخله نظامی و مشروعیت بخشیدن به اشغالگری و تجاوز عریان امپریالیستی بود.

از همان آغاز عزم سیاسی در از میان برداشته شدن کامل طالبان وجود نداشت. زیرا استفاده از اسلام سیاسی همچنان یکی از گزینه های عمده در سیاست خارجی امریکا و متحدان اروپایی آن ها از جمله در افغانستان بود. به همان دلیل بخش عمده یی از رهبران طالبان با هواپیما های نظامی پاکستان همراه با نظامیان پاکستانی به مامن امن پاکستان انتقال داده شدند تا دوباره به عنوان یک گزینه مورد استفاده قرار گیرند. با وجود این همه کشتار و جنایت لجام گسیخته و تباهی هست و بود مردم زحمتکش از چند سال بدین سو است که بورژوازی جهانی و رسانه های مواجب بگیر آن از جنایتکاران طالب قباحات زدایی نموده و چنین در اذهان مردم عاصی از جنگ، فقر و جنایت القاء می کنند که جز

پروژه مصالحه و شریک ساختن طالبان در قدرت سیاسی هر چند سالها قبل با راه اندازی "شورای عالی صلح" و مخارج هنگفت منابع مالی در این زمینه در دستور قدرت حاکمه و حامیان جهانی آن قرار گرفته بود ولی از ۱۲ اکتبر سال پار مسئله صلح میان امریکا و طالبان به صورت جدی با اولین دور مذاکرات مستقیم نماینده گان آن ها در دوحه قطر رسمیت یافت.

در متن و بستر وضعیت جدید جهانی و منطقه یی و منافع قدرت های بزرگ سرمایه داری امریکا، اتحادیه اروپا، چین، روسیه و کشورهای دیگر منطقه از جمله ایران و پاکستان به نوعی از اجماع برای شکل دادن به آینده سیاسی افغانستان و ایجاد نظم و ثبات در این منطقه پر آشوب رسیده اند که در آن قرار نبوده و نیست که خواست و مطالبه مردم از آن میان کارگران، زنان و جوانان مورد توجه باشد. از همان آغاز تهاجم نیروهای نظامی امریکا در اکتبر ۲۰۰۱ به سیاق گذشته شاهد همسویی امریکا و نیروهای اسلام سیاسی در وجوه مختلف آن بوده ایم. اگر ملا عمر رهبر امارت اسلامی طالبان به درخواست تحویل اسامه بن لادن رهبر القاعده پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به قدرت حاکمه امریکا عمل